

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال نهم
شماره ۱۰۸ - اسفند ۱۳۸۷ - مارس ۲۰۰۹

ریاکاران و سیاست بی تکلیفی برای مردم

“ما یک ملتیم، یک خلقیم، دارای یک آرمانیم،
تمام طرحهای دشمن برای دفن کردن وحدتمان
با شکست روبرو خواهد شد”
جبهه خلق برای آزادی فلسطین

“زندانی کردن انسانها در منطقه جنگی تلخترین
خاطرات گتوهای ورشو را بیاد می آورد”
ریچارد فالک نماینده ویژه
سازمان ملل در منطقه فلسطینها

ریاکاران چه کسانی هستند؟ ریاکاران همدستان آشکار و نهان صهیونیستها هستند. نقاب
“انقلابی” و یا لیبرال به چهره می زنند، چون انقلابی کاذبند، آنها با فرار به پشت سنگر
“انقلاب” و عبارت پردازیهای مفت و مجانی و بی پشتوانه، بیعملی خود را از افکار عمومی
می پوشانند. لیبرالهاشان، به وقت گذرانی دیپلماتیک مشغولند تا صهیونیستها فرصت کافی برای
آدمکشی داشته باشند. سخن بر سر جنایت دستجمعی همه مدعیان “دفاع از حقوق بشر” است.
این عده... ادامه در صفحه ۴

تکامل و نه تنوع (۵)

“اتحادیه کمونیستها” با آنکه دیری نپایید، در تاریخ مبارزه آزادیبخش پرولتاریا بمثابه نخستین سازمان
حزبی بین المللی طبقه کارگر، بمثابه مکتبی برای پرورش رهبران جنبش کارگری بشمار می آید. “اتحاد
کمونیستها” آن نهالی بود که از آن ایدئولوژی، سیاست و موازین سازمانی حزب طبقه کارگر سر برزد.
انگلس در مقاله خود تحت عنوان “دادگاه کمونیست های کلن” (دسامبر ۱۸۵۲) نوشت: “هیچ حزب
سیاسی نمی تواند بدون سازمان وجود داشته باشد” و سازمان مستلزم یک سلسله اصول تشکیلاتی و
اشکال سازمانی است که بدون آنها حزب از فعالیت باز می ماند و علت وجودی خود را از دست میدهد.
اصل سانترالیسم دمکراتیک که از اصول سازمانی اساسی و پایه ای حزب طبقه کارگر است بدرستی
دموکراسی و سانترالیسم را در یک وحدت دیالکتیکی جمع می کند. دمکراسی به معنی انتخابی بودن و
گزارش دهی اعضا رهبری است و سانترالیسم به معنی تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت از ارگانهای
رهبری و تبعیت از ارگانهای حزب و بویژه تبعیت تمام حزب از کمیته مرکزی است. ناچار انضباط
سازمانی را پیش می آورد. برای روشنفرانی که به دمکراسی بورژوائی خو گرفته و خود را در گفتار و
کردار آزاد می خواهند انضباط سازمانی مصیبتی است که تحمل آنرا نمی... ادامه در صفحه ۷

انقلاب شکوهمند بهمن و دشمنان آن به مناسبت سی سالگی انقلاب

در سی سال پیش در ایران یکی از بزرگترین و پر شکوه ترین انقلابات تاریخ بشریت به وقوع پیوست. در هیچکدام از انقلابات پیشین سابقه نداشته است که ۱۲ میلیون نفر در جنبشهای اعتراضی و سیاسی و درگیری با پلیس و ارتش که ظاهراً فقط برای حفاظت از مرزهای ایران ایجاد شده بود، شرکت کنند. مردم با فداکاری و از جان گذشتگی در این نمایشات عظیم اعتراضی، بدون ترس از کشتار شرکت می کردند. وقتی به روزشمار انقلاب ایران نگاه می کنید می بینید که روزی نیست که رژیم جنایتکار پهلوی به کشتار مردم دست نزده باشد. دارودسته آدمکش سلطنت طلب همین امروز هم تلاش می کنند ثابت کند - پیروزی انقلاب که آنرا “فاجعه” می نامد - به این علت بوده است که شخص شاه نمی خواسته خونریزی شود. این افسانه ها را فقط برای کسانی می توان گفت که شاهد سلطنت پر از چرک و خون سلسله پهلوی نبوده اند. جنبش توده ای و عظیم مردم ایران در شرایطی آغاز شد که ارتش شاهنشاهی ۴۰۰ هزار نفر را برای ژاندارمی منطقه به زیر پرچم برده بود تا از منافع امپریالیستها با ثروت ملت ایران در منطقه بنام ژاندارم خلیج فارس دفاع کند، این رژیم جاسوس و نوکر امپریالیسم حق کاپیتولاسیون یعنی مصونیت قضائی اربابانش را در ایران پذیرفته بود در غیر این صورت ۵۰ هزار ارتشی آمریکائی تحت عنوان “مستشار” که برای جاسوسی و کار برد تسلیحات فروخته شده آمریکائی به ایران آمده بودند، رژیم شاه را تنها می گذاشتند. لازم به تذکر است که مخارج این ارتش آمریکائی ۵۰ هزار نفره... ادامه در صفحه ۲

حمایت رویونیستی از رفیق استالین (۵)

آیا روسیه یک کشور مستعمره است؟
آقای زیوگانوف با شگرد خاصی دوران استالین را با دوران کنونی روسیه مقایسه می کند. برای وی روسیه کنونی همان روسیه دوران استالین است. در اینجا آگاهانه خط مبحث در میان است. در دوران استالین ما با یک کشور دیکتاتوری پرولتاریا، با یک سرزمین سوسیالیستی روبرو بودیم که طبقه کارگر شوروی از طریق حزب کمونیست بلشویک شوروی رهبری آنرا بدست داشت و بهره کشی انسان از انسان را برای نخستین بار در تاریخ از بین برده بود. وظیفه کمونیستهای جهان و خلق متحد شوروی در آن بود که از میهن سوسیالیستی در قبال دشمنان داخلی و خارجی دفاع کند. این دفاع میهنپرستانه دفاع از دستاوردهای تاریخ بشری، دفاع از دستاوردهای انقلاب اکثر بود. شوروی میهن سوسیالیستی همه مردم مترقی جهان بود. مبارزه علیه تجاوز به شوروی معادل دفاع ملی محسوب می شد. تنها دشمنان شوروی و طبقه کارگر خواهان شکست اتحاد شوروی و نابودی این دژ سوسیالیسم بودند. در دوران پوتین و مدویدف وضع از ریشه عوض شده است. نه پوتین و نه مدویدف خود را هرگز کمونیست و مدافع منافع طبقه کارگر نمی دانند. آنها دشمنان کمونیسم اند. ماهیت حکومتی که در روسیه بر سر کار است ماهیت ضد پرولتاری و ضد انقلابی است. این دستگاه رشوه خواران و بروکراتهاست که بعنوان مافیای قدرت بر سر کار آمده است. ماهیت رنسیه یک کشور امپریالیستی است. لذا این قیاس زیوگانوف مقایسه سر تا پا خطا و ضد علمی و ضد کمونیستی است. زیوگانوف در حسرت به فروپاشی شوروی که آنرا نتیجه ایدئولوژی و اعمال رویونیستی نمی داند با الهام از گفتار استالین اشاره دارد به اینکه در گذشته آدلف هیتلر با تئوری نژادپرستانه خویش فقط انسانهایی را کامل به حساب می آورد که به زبان آلمانی تکلم کنند و چرچیل تنها ملل انگلیسی زبان را کاملترین ملت های جهان می داند و با سایر ملل به زبان اولتیماتوم صحبت می کند. وی از این نقل قول نتیجه می گیرد که نزاع میان دول انگلوساکسون با روسیه یک جنگ نژادی برای از بین بردن نژاد اسلاو است. وی نمی فهمد که ماهیت این نزاع طبقاتی و بر سر غارت جهان است. طبیعتاً هر متجاوزی بدنبال دلایل “قانع کننده” برای بسیج و فریب مردمش می گردد. بهترین متحدین آلمانی آریائی، ژاپنهای غیر آریائی بودند. بهترین متحدین دول انگلوساکسون سربازان آفریقائی و عرب بوده اند که با انگلوساکسونها خویشاوندی ندارند جز اینکه مستعمره آنها محسوب می شدند، به شکل چسبیدن، در سطح ماندن و به عمق نرفتن از ویژگیهای نظریات آقای زیوگانوف است. وی... ادامه در صفحه ۸

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

انقلاب شکوهمند بهمین ...

که در مرزهای شمال ایران دستگاه جاسوسی علم کرده بودند (این همان دستگاه پیشرفته جاسوسی آمریکا بود که بعد از انقلاب تحت نظر دولت بازرگان با مسئولیت مستقیم امیرانتظام به آمریکاییها، بجای مصادره، با سلام و صلوات تحویل داده شد-توفان) به گردن مردم ایران بود. جاسوسان امپریالیستها و صهیونیستها و ارتشهای سری مزدوران آمریکائی در ایران که از قبرس رهبری می شدند همه در ایران برای تخریب انقلاب فعال بودند. قدرت عظیم توده های مردم و اراده تزلزل ناپذیر آنها تا این دستگاه عظیم سرکوب را در منطقه در زیر پیکر تنومند خود خورد کنند تمام دسیسه های دشمن را با شکست روبرو کرد. فاجعه برای امپریالیستها و نوکران سلطنت طلبشان در ایران آغاز شد. آنچه برای دشمنان انقلاب فاجعه بود برای میهن ما کسب استقلال ملی بود. ایران از صورت یک کشور نیمه مستعمره برهبری شاه بدر آمد. این بزرگترین دستاورد انقلاب مردم ایران بود. شاه کوچکتر از آن بود که بتواند این قدرت عظیم توده ای را خورد کند. از این گذشته در تلفنهایش با ارباب آمریکائی و تماسهایش فهمیده بود که سیاست امپریالیستها توسل به زور مستقیم نیست زیرا زور مستقیم عواقب بسیار بدی برای امپریالیستها در منطقه می توانست در آن شرایط جهانی در برداشته باشد. آنها خود را برای یک سیاست دراز مدت آماده می کردند.

انقلاب ایران و نوع برخورد به آن از نظر تحلیل مارکسیستی لنینیستی اهمیت دارد. از نظر کمونیستها در ایران انقلابی به ظهور پیوسته که تمام جهان و بویژه منطقه را تکان داده است. در این انقلاب که نه در عرض یک روز بلکه حداقل در طی یکسال رشد کرد و قوام یافت میلیونها نفر شرکت کردند، تحولات اندیشه ای که شاید در عرض ده ها سال تبلیغ، میسر نبود، در عرض این مدت کم در میان عقب مانده ترین اقشار جامعه ایران رخنه کرد. مردم درس صد ساله را یکساله آموختند. میلیونها نفر سیاسی شدند و به میدان سیاست و مبارزه کشیده شدند. انقلاب مردم با هدف استقرار حکومتی ملی، آزاد و دموکراتیک بود. روحیه همبستگی، برادری و انسانیت از سر روی جامعه ایران می بارید. ملتی به تواناییهای عظیم خویش پی برده بود. این دوباره آغاز بیداری ایران بود. شرکت میلیونها زن ایرانی که توسط تفکر سنتی تا کنون در پستوهای خانه ها زندانی بودند در نمایشات و حضورشان در خیابانها به آن چنان تغییرات ریشه ای در واحد خانواده های سنتی منجر شد که دیگر امکان ندارد جامعه ایران را بدون فعالیت زنان و

شرکت وسیعشان در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی تصور کرد. زن ایرانی را دیگر نمی شود به پستوی خانه ها منتقل کرد. این مادران فردا سرمایه های ارزشمندی هستند که دستاوردهای انقلاب و آینده ایرانند. همین تاثیر عظیم بود که اکثر دانشجویان ایرانی را زنان تشکیل می دهند و این در جهان بی همتاست. همین شرکت عظیم زنان در انقلاب است که آنها را در صف اول در مقابل اقدامات ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهد. نیروی عظیم انباشته انقلابی در مردم با دیو ارتجاع سر آستی ندارد.

امپریالیستها که بحران ایران را، با عدم افزایش بهای نفت و تنگناهای اقتصادی رژیم، در نتیجه بلند پروازیهای شاه، از طرفی و روی آوردن میلیونها دهقانان فقیر که در اصلاحات ارضی همه چیز خود را از دست داده و به حاشیه شهرها رانده شده بودند از طرف دیگر، می دیدند و خطر انفجار را تشخیص می دادند، هشیارانه به مقابله غیر آشکار با انقلاب برخاستند، زیرا این مقابله آشکار می توانست در اثر طولانی شدن مبارزه و درگیریهای مدام، منجر به تقویت نیروهای مترقی و انقلابی و کمونیستها شود که پس از سالها سرکوب به زمان بیشتری برای سازماندهی و کار روشنگرانه نیاز داشتند. زیرا زمان در آن لحظه به نفع کمونیستها که تا کنون سرکوب شده و امکان فعالیت آشکار را نداشتند کار می کرد. امپریالیستها می خواستند این روند انقلاب را ببرند و آتش آنرا خاموش کنند. آنها ترجیح می دادند که شاه را تعویض کنند، ولی این تعویض طوری صورت بگیرد که همه منافع امپریالیستها از دست نرود و آنها بتوانند روابطشان را با ایران برای منافع راهبردی خویش در آتیه حفظ کرده و جلوی توسعه نفوذ کمونیسم را بگیرند. امپریالیستها در کنفرانس گوادلوپ برای تعیین تکلیف قطعی گرد آمدند. کنفرانس گوادلوپ، تقویت جناحهای مذهبی که از گذشته در میان آنها نفوذ داشتند و شاه نیز به آنها میدان داده بود را بهترین روش برای حفظ منافع راهبردی خود تشخیص داد و قرار شد تا بین "بد"، و "بدتر"، "بد"، را انتخاب کنند. پیشنهاد به شاه که مقاومت نکند و تسلیم شود، جلوگیری از کودتای افسرانی که با سیاست راهبردی امپریالیستها موافق نبودند و یا آنرا نمی فهمیدند و خطر سرکشی مشکل آفرین و "مخرب" آنها وجود داشت و سرانجام تسلیم ارتش به خمینی تا ابتکار عمل را بدست روحانیت بدهد و عملاً در شرایط ضعف جنبش کمونیستی حکومت روحانیون ضد کمونیست را بر سر کار آورند، از

شگردهای امپریالیستهای با تجربه بود. شاه که آلت دست نشاندگی ای بیش نبود به این تصمیم اربابان خود گردن نهاد. سلطنت طلبان تلاش می کنند این بی عملی و "آشفتنگی" شاه را ناشی از بیماری وی و داروهایی که می خورده جلوه دهند. نظامی که با چند تا قرص اسپیرین درهم بریزد بهتر است درهم بریزد. عده ای از سلطنت طلبان که استفاده از این استدلال را مسخره و مایه آبروریزی می دانند بی عملی شاه را "مهربانی" وی و نفرتش از خونریزی جلوه می دهند.

این عدم شناسایی ماهیت انقلاب ایران و نقش ارتجاع جهانی، نیروهای مترقی و شبه مترقی ایران را که به همه میکروبهای ایدئولوژیک مبتلا شده اند، به نتایج خنده آوری رسانده است که بتدریج باید از سلطنت طلبان دفاع کنند و بر گذشته خویش تف لعنت و توبه بیاندازند.

مضمون و انگیزه انقلاب ایران از یکطرف و تاثیر مخرب امپریالیستها برای نفوذ در ارکان انقلاب و انحراف آن از جانب دیگر دو نیرو را در نبرد طبقاتی در مقابل هم قرار داد. حاکمیت متناقض که از "جمهوری" یعنی محصول انقلاب و "اسلامی" یعنی محصول اعمال نفوذ خارجی و انحراف انقلاب زاده شد، تضادی را در بردارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز با همه دستکاریها و تغییرات در آن بازتاب یافت. مضمون انقلاب با حاکمیتی که خود را بر آن تحمیل کرد در تناقض آشکار است. مبارزه مردم برای تحقق آمال خود و انتظارات از انقلاب ادامه دارد. جامعه ایران هنوز در تب و تاب است و سی سال است در حالت حکومت نظامی و جنگ بسر می برد و مبارزه مردم خاموش نشده است. رژیم ارتجاعی از هر تشکل و برآمد مردم می ترسد، زیرا می داند که هر گلوله برفی می تواند به بهمین عظمتی بدل شود که تار و پود رژیم را درنوردد. این وضعیت کنونی ناشی از مبارزه میان مضمون خواستهای انقلاب و ضد انقلاب حاکم است.

عده ای که از تحلیل وضعیت در مانده اند با تحلیلهای من در آوردی بدنبال تئوریهایی می گردند که جایگزین سردرگمیهای خویش کنند.

این نکات چیست:

سلطنت طلبان که به عنوان حاکمیتی فاسد و وابسته به امپریالیسم در این مبارزه شکست خوردند، با تئوریهای دائی جان ناپلئونی آنرا محصول سیاست امپریالیستها جا می زنند و نشان می دهند که تا به چه حد از واقعیت جامعه ایران بی خبرند و هنوز نیز بعد از سی سال نتوانسته اند دسته گلی را که در طی سلطنت ... ادامه در صفحه ۳

کشتار مردم غزه، جنایت علیه بشریت است

انقلاب شکوهمند بهمن ...

پهلویها به آب داده اند درک کنند. آنها عین حال تائید می کنند که ارکان رژیم سلطنت بر حمایت بیگانگان استوار بود و نه بر اعتماد مردم نسبت باین رژیم. آنها نوکری به اجانب را عین استقلال جا می زدند و لذا نمی توانند تصور کنند که انقلاب ایران، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرد و به دستاورد بزرگی نایل آمد. تئوریسین های سلطنت طلبان حتی گماشتگی و زدن چوب حراج به استقلال ایران را در چارچوب شرایط جنگ سرد توجیه می کنند و مدعی اند که یا باید همدست امپریالیستهای آمریکائی کی بودیم و یا با امپریالیسم روس کنار می آمدیم. در منطق آنها جایی برای حق تعیین سرنوشت مردم ما بدست خودشان وجود ندارد. برای آنها کودتای خائنه ۲۸ مرداد "انقلاب" است و انقلاب عظیم و شکوهمند بهمن "فاجعه". آنها برای ملت ایران هرگز هویت و شخصیت و ارزشی قایل نبودند و مردم کشورمان را شایسته کسب استقلال نمی دانستند و هنوز هم نمی دانند. همدستی آنها با جنایتکاران اسرائیلی و استعمارگران متجاوز و اشغالگر آفندر عیان و شرم آور است که نیازی به تکرار ندارد. آنها هوادار تجاوزه امپریالیستها به ایران و اشغال ایران هستند، آنها از حق مسلم ایران در غنی سازی اورانیوم حمایت نمی کنند. آنها در مورد جنایات در نوار غزه، مبارزه مردم فلسطین، عراق، افغانستان، لبنان، ونزولا، بولیوی و... فقط مشغول جعل اخبار و دروغپراکنی و شایعات تحریک آمیز هستند. تلاش آنها برای نابودی ایران است. انقلاب ایران این تقاله های متعفن و خود فروخته را لگدمال کرد و از ایران بیرون ریخت به عمر سلطنت در ایران برای همیشه پایان داد. انقراض سلطنت در سلسله پهلوی موروثی شد. این دستاورد بزرگ خلق ایران بود.

در کنار سلطنت طلبان که انقلاب ایران را دسیسه امپریالیستها جا می زنند، پاره ای نیروهای "چپ" نیز هستند که بعلت فقر تئوریک درک روشنی از استقلال که یک امر صرفا سیاسی است ندارند. آنها وابستگیهای اقتصادی را که در دنیای کنونی و توسعه های اقتصادی امری ناگزیر است و در آینده نیز وجود خواهد داشت با وابستگی سیاسی مساوی قرار می دهند. در حالیکه وقتی ما از استقلال که مفهومی سیاسی است سخن می رانیم منظورمان از نظر علمی این است که تصمیمات حاکمیت نه بر اساس تصمیمات نیروهای استعمارگر بلکه بر اساس اراده خود آن نیروها صورت می گیرد. یعنی اینکه دولتها بر حق تعیین سرنوشت ملی خویش حاکم اند و با دستور کسی از خارج

کار نمی کنند. اینکه این تصمیمات درست یا نادرست باشد نقش درجه دوم ایفاء می کند، مهم این است که اتخاذ این تصمیمات مستقل از خواست نیروهای امپریالیستی صورت می گیرد. استقلال یک کشور مربوط به این نیست که حاکمیت در این ممالک مترقی و یا ارتجاعی باشد. رژیم جمهوری اسلامی رژیمی نیست که تحت سلطه امپریالیسم باشد. باید پس از این همه رویدادهای منطقه، ناپینا بود تا این عدم وابستگی به امپریالیسم و خواستها و اهداف آنها و تضادشان را با رژیم جمهوری اسلامی ندید، و جنایتکارانه است اگر کسی آنرا عامدا نادیده بگیرد. دقیقا همین تحلیل نادرست است که این نیروها قادر به توضیح و تحلیل هیچ پدیده ای در ایران نیستند و با یک شعار توخالی که "رژیم وابسته به امپریالیسم است" گریبان خویش را از قید هر تحلیلی رها می کنند.

لنین در اثر فناناپذیرش "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری" می آورد: "تعیین سرنوشت ملتها به معنی استقلال سیاسی آنهاست. هدف امپریالیسم اینست که این استقلال سیاسی را نقض کند زیرا که در شرایط الحاق سیاسی، الحاق اقتصادی غالبا راحت تر، ارزان تر (آسان تر است کارمندان را خرید. امتیاز بدست آورد، قانون مطلوبی گذراند و غیره) پنهانی تر و آرام تر است...". از این گفت لنین که بارها تکیه کرد "مسئله اساسی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است" یعنی جنبه سیاسی اهمیت دارد روشن است که وی میان اقتصاد و سیاست فرق می گذارد. وی به استقلال سیاسی ممالک اعتقاد دارد. وی مدعی نیست که در دروان امپریالیسم به علت وابستگیهای اقتصادی هیچ دولت مستقلی در جهان وجود ندارد. این نظریه بیشتر تروتسکیستی است تا کمونیستی.

نیپیلیسم (پوچگرایی) و نفی واقعیت، چهره اساسی سیاستهای تروتسکیستی و چپروانه آنها را آرایش می کند. آنها ساده لوحانه فکر می کنند چنانچه باین واقعیت که رژیم جمهوری اسلامی رژیم مستقلی است اشاره کنند لزوم سرنگونی آن منتفی می شود. حال آنکه نه تنها خواستهای دموکراتیک انقلاب و ادامه و تعمیق انقلاب در کادر این حاکمیت سیاسی ممکن نیست، بلکه تشدید مبارزه طبقاتی تا نایل به سوسیالیسم که از سرنگونی این رژیم سرمایه داری می گذرد نیز از دستور کار نیروهای انقلابی خارج نشده است. نیروهای انقلابی ایران در روند انقلاب بهمن تنها به بخشی از خواستهای خود رسیدند و به حل یکی از تضادهای اساسی جامعه ایران نایل آمدند. به ابتدال کشیدن تحلیل، ممکن است پاره ای هواداران ساده اندیش را از طرح پرسشهای آزار دهنده راحت کند، ولی

کمکی به امر پیشبرد انقلاب در ایران نمی کند.

در همین رابطه است که آنها تئوری مسخره "قیام" را خلق کرده اند تا چنین جلوه دهند که هر انقلاب شکست خورده ای قیام است. آنها با این تئوری می خواهند هم دل مردم را بدست آورند و هم بلا تکلیفی خویش را توجیه کنند. قیام یک برآمد ناگهانی و کوتاه مدت است، قیام می تواند چندین بار در طی سالها بوجود آید و سرکوب شود بدون آنکه تغییری در یک کشور ایجاد کند. قیام می تواند محصول روند یک انقلاب باشد که در موقع رسیدگی انقلاب و آمادگی مردم به خروشی ناگهانی و به طغیانی قطعی بدل شود. قیام می تواند یک لحظه از یک روند طولانی باشد، ولی هرگز جای انقلاب را نمی تواند بگیرد. رویدادهای ایران قیام نبود، انقلاب بود و این انقلاب در ۲۱ بهمن به قیام مسلحانه عمومی بدل شد. این انقلاب نبود که محصول قیام بود برعکس قیام از دل انقلاب برای آخرین ضربه نهائی بوجود آمد.

لنین در مورد انقلاب می گفت: " برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستمکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب نمایند، برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آهنگامی که "پائینیها" نظام کهنه را خواهند و "بالائیها" نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند. فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز گردد" (بیماری کودکی کمونیسم بفارسی ص ۴۹۶). چنین وضعیتی در ایران پدید آمده بود و این وضعیت محصول یکی دو روز نیست، محصول سالهاست و در روند طولانی انقلاب پخته شد. این شرایطی نیست که رویدادهای متکی بر آنرا قیام جا زد. این عدم تمایل "پائینیها" در شب ۲۲ بهمن بوجود نیامد و در همان شب نیز ارتجاع حاکم خوابنا نشد که بعنوان "بالائیها" دیگر نمی تواند به روش سابق سرکوب خویش برای اعمال حکومت ادامه دهد.

ندیدن روند عظیم انقلاب و شرکت عظیم توده های مردم در تعیین سرنوشت خویش که ارتش ۴۰۰ هزار نفری شاه و سازمان امنیت ۶۰ هزار نفریش را متزلزل و بی روحیه و از نظر روانی خلع سلاح کرد و در هم پاشید، ولی در عوض تنها به لحظات نهائی پیروزی تکیه کردن از خودخواهی و ندیدن نقش عظیم توده های مردم است. ناشی از تفکر منحرف چریکی است که روشنفکران را به جای مردم می گذارد و تصور می کند انقلاب بهمن کار گروههای مسلح شهری بوده است. بهمین جهت نیز تئوری "قیام" ... ادامه در صفحه ۴

رهبران آمریکا و اسرائیل باید بعنوان جنایتکاران ضد بشر در یک دادگاه جهانی محاکمه شوند

انقلاب شکوهمند بهمن ...

را خلق می کند تا سرپوشی بر بی نقشی خویش در مبارزه توده ای بگذارد.

برخی حتی تا بجائی پیش می روند که فکر می کنند انقلاب زمانی انقلاب است که با پیروزی توام باشد. اگر انقلابی به علت نقش ضعیف رهبری و یا قدرت برتر دشمن از پای در آمد آنوقت آن انقلاب انقلاب نیست. برای آنها انقلاب مشروطیت ایران انقلاب نیست. زیرا نه فئودالی را از بین برد و نه سلطنت را سرنگون کرد. حتی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلابات فوریه روسیه و یا اکتبر روسیه و چین نیز برای آنها انقلاب نبود و نیست زیرا آن انقلابات نیز سرانجام با شکست روبرو شد. برای آنها تنها یک انقلاب در دنیا وجود دارد و آنهم "انقلاب جهانی سوسیالیستی غیر قابل بازگشت" در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... است. این عده از مبارزه هیچ چیز نفهمیده و نمی خواهند بفهمند و باین جهت در سرگیجه تاریخی خود دست و پا می زنند.

پاره ای سیاسیون که در فرفر تنوریک بسر می برند فکر می کنند که اگر به واقعیت انقلاب شکوهمند بهمن صحنه بگذارند از رژیم جمهوری اسلامی دفاع کرده اند. این ها همان کسانی هستند که فکر می کنند اگر ما مخالف تجاوز امپریالیستها به ایران باشیم و یا محاصره اقتصادی و سیاسی ایران را محکوم کنیم، از نام تاریخی خلیج فارس دفاع کنیم، از حقوق ایران در بحر خزر دفاع کنیم و یا خواهان حفظ تمامیت ارضی ایران باشیم و... همدست رژیم جمهوری اسلامی محسوب می شویم. رژیم جمهوری اسلامی این عده ی بی اراده را مسخ کرده است. آنها تنها با ساز رژیم می رقصند بدون آنکه با مغز خود اندیشه کنند. در حقیقت ما با یک تفکر بشدت انحرافی در تحلیل جامعه ایران روبرو هستیم که در تمام عرصه های مبارزه اجتماعی خود را بروز می دهد و مانند خط سیاهی در موضعگیری این جریانها قابل رویت است. آنها در درجه اول عقیم بودن سیاسی خویش را به معرض نمایش می گذارند و نشان می دهند تا به چه حد ناتوانند که در مبارزه سیاسی نقش فعال و خردمندانه ای در پیش گیرند.

پایان سخن

همانطور که در آغاز اشاره کردیم انقلاب بهمن ۵۷ حادثه بزرگی در تاریخ ایران بوده و از اهمیت خاصی برخوردار است. بررسی این پدیده و رویداد های پس از آن چنانچه در انطباق با واقعیت انجام گیرد به پیشرفت و تکامل مبارزه مردم، کارگران و زحمتکشان کمک کرده و راه انقلاب آتی راهموار می نماید. وجود حاکمیت ضد انقلابی و ارتجاعی جمهوری اسلامی نباید

دیدگان ما را در برخورد به واقعیتها کور کند و ما را همبستر سلطنت طلبان گرداند. همبستری با سلطنت طلبان پذیرش افکار پلید آنهاست حتی اگر ما آن را با خروارها صفات ضد سلطنت آذین ببندیم.

انقلاب بهمن می آموزد که متوقف شدن و شکست انقلاب در نیمه راه با کسب رهبری بورژوازی پیوند داشته و تحت سامانه سرمایه داری برای ممالک از بندرسته ای نظیر ایران امکان تحقق حقوق دموکراتیک شهروندان بویژه کارگران و زحمتکشان، آزادیهای سیاسی، آزادی اجتماعات و سندیکا و احزاب، پیشرفت و تامین دموکراسی و عدالت اجتماعی... تحت رهبری بورژوازی نا ممکن است. زیرا در شرایط حاکمیت امپریالیسم هر حرکت استقلال طلبانه و ترقی خواهانه ای به معنی مقابله با منافع آزماندانه امپریالیستهاست و از آنجا که بورژوازی به واسطه ضعف تاریخی خویش و بدلیل صدها پیوند مرئی و نامرئی که با امپریالیسم دارد قادر به مقابله با آن نیست، جبرا با کرنش در مقابل امپریالیسم به انقلاب خیانت می کند. بورژوازی به واسطه ضدیت ماهوی خود با توده های استثمارشونده، آنجا که توده ها با استفاده از فرصت آزادی برای بیان خواسته های سرکوب شده به میدان تظاهرات و نمایشات پای می گذارند، لوله های تفنگ را بسوی آنها نشانه گرفته و بیرحمانه آنها را در خون خود غرقه می سازد. انقلاب بهمن نیز چنین فرجامی داشته است. انقلاب بهمن پس از سه سال کشاکش میان توده های تشنه آزادی و سازندگی و عدالت اجتماعی و ارتجاع سیاه قرون وسطانی به نمایندگی دارودسته خمینی و رفسنجانی، خامنه ای... سرانجام با کودتای خونین ۳۰ خرداد ۶۰ و قتل عام سازمانهای سیاسی و توده مردم شکست خورد و آزادیهای سیاسی که دستاورد انقلاب خونین بهمن بود نابود گردید...، از آن پس بود که سرنگونی رژیم در دستور کار سازمانها و احزاب سیاسی قرار گرفت و این امر همچنان ادامه دارد. فضای انقلابی ایران پس از تیرباران وحشیانه هزاران نفر از فرزندان انقلاب و درهم شکستن تشکلات انقلابی بکلی تیره و تار گردید. یاس و سرخوردگی و عدم اعتماد و بدبینی که ناشی از شکست انقلاب است بر جامعه حاکم گردید. ما این سرخوردگی عظیم، این سقوط اخلاقی و وحشتناک در جامعه را امروز شاهدیم. امروز نه از آزادی در ایران خبری است و نه از عدالت اجتماعی و حقوق مدنی مردم. سرکوب دگراندیشان، کارگران، زنان، دانشجویان و همه اقشار تحت ستم ایران بشدت ادامه دارد. دزدی و چالپوسی و پارتی بازی، فقر اقتصادی و شکاف طبقاتی، گرانی، دزدی و ارتشاء، رشوه،

گسترش فحشاء و مافیای اقتصادی در قدرت که تمام تاروپود جامعه را در نور دیده است، جان مردم را به لب رسانده و اکنون بعد از سی سال از انقلاب در ایران جامعه در بن بست عظیمی گرفتار آمده و جمهوری اسلامی راهی جز سرکوب مردم و کنار آمدن با امپریالیسم برای حل این بحران و بقای خود نمی بیند. استقلال سیاسی ایران که حاصل انقلاب بهمن ۵۷ است بواسطه بی پشتوانگی مادی و مردمی دیر یا زود بر باد می رود و روحانیت نیز در خیانت ملی نیز ید طولانی دارد. دفاع رژیم جمهوری اسلامی از حکومت استعماری عراق و افغانستان و همکاری با امپریالیسم آمریکا در اشغال این دو کشور و در سرکوب جنبش ضد استعماری، همه در جهت تضعیف استقلال ایران و بر ضد منافع ملی مردم ایران و منطقه است. پیروی از سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و گام گذاردن در خصوصی سازیهای کارخانجات و شرکت ملی نفت و پتروشیمی بر اساس بند ۴۴ که از یک سیاست نئولیبرالی اقتصادی نشئت می گیرد... پیوستن به سازمان تجارت جهانی تا بتوانند بار بحرانشان را بدون نظارت به ایران منتقل کنند، همه در جهت تضعیف استقلال و در جهت وابسته شدن ایران است... از این رو برای دست یافتن و تحقق مطالبات دموکراتیک انقلاب بهمن، برای آزادی و حقوق اولیه و بنیانی کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم، برای دفاع از ادامه و تضمین استقلال سیاسی ایران، انقلاب دیگری باید سامان گیرد. انقلابی که رسالت پاسخ به این وظایف انجام نشده را داراست یک انقلاب قهرآمیز سوسیالیستی به رهبری حزب واحد طبقه کارگراست و تنها چنین انقلابی راه نجات مردم ایران است.

ریاکاران و سیاست ...

با رفتار خود "حمایت از حقوق بشر" را نیز بی اعتبار کرده اند. آنها در حالیکه در سراسر جهان صدها هزار نفر انسانها معذب از این همه بی وجدانی و بربریت صهیونیستها و امپریالیستها معترضان به خیابانها آمده و با پرچم فلسطین از مبارزه مردم فلسطین دفاع کرده، همبستگی خود را با آنها اعلام می نمایند، در تظاهراتهای ضد جنگ نه بر ضد اسرائیل، بلکه بر ضد حماس بسیج می شوند و جاسوس ترینشان با پرچم "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی" در تظاهراتی که مردم جهان بر ضد وحشیگری صهیونیستها و برای همبستگی ... ادامه در صفحه ۵

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

ریاکاران و سیاست ...

با مردم فلسطین برپا کرده اند، ظاهر میشوند. آنها می خواهند به اسرائیلیها بگویند که ما نیز مخالف حمایت ایران از حماس هستیم و ادعاهای شما که حماس را دست دراز شده جمهوری اسلامی می دانید ما از ته دل قبول داریم و با شما احساس همدردی می کنیم، این است که شرکت ما در تظاهرات اعتراضی، اعتراض به حماس و جمهوری اسلامی است و امیدواریم برای شما موجب ملال نشود و از ما دلگیر نشوید. آنها در لفافه به آدمکشان می گویند: برای سرکوب از جانب صهیونیستها تفاهم داریم زیرا که تضعیف و نابودی حماس، تضعیف جمهوری اسلامی است. و آنها نیز چون خود را "هوادر سرنگونی جمهوری اسلامی" و "انقلابی" جا می زنند شاهد رضایتمند تضعیف جمهوری اسلامی در نوار غزه هستند. این انقلابیهای ریاکار در هر مبارزه ضد جنگ و افشاء بربریت با همین چاشنی "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر حماس"، "مرگ برحزب الله لبنان"، "مرگ بر مبارزه جنبش مقاومت میهنپرستان عراق" و... به میدان می آیند و در جنبشها خرابکاری می کنند. صد رحمت به سلطنت طلبان خود فروخته ایرانی که آنقدر "شرافت" و "عزت نفس" دارند که با همین شعار همراه پرچمهای شاهپرستی در تظاهرات صهیونیستها به نفع تجاوز و آدمکشی اسرائیل در فرانکفورت شرکت کردند و بدنبال استدلالهای کاذب و من در آوردی نرفتند. حقیقتا که دشمن دانا به از نادان دوست، زیرا که انسان می فهمد که با چه کسی طرف است، چه می گویند و چه می خواهند و تا به چه حد بر نظریات خویش پا برجایند. می شود نظریات ضد انقلابی داشت، ولی ریاکار نبود، ولی نمی شود پرت و پلا گفت و ادا و اطوار انقلابی در آورد و ریاکاری را کتمان کرد. نمی شود از سرکوب مردم فلسطین که رهبری مبارزه آنها بهر صورت چه این "انقلابیها" بخواهند و چه نخواهند و چه آنها حاشا کنند و یا نکنند در دست حماس است اظهار شادمانی نکرد، وقتی این جنایت ضد بشری را تضعیف جمهوری اسلامی به حساب می آوریم، آنوقت باید شادمان باشیم که هر چه بیشتر جنبش خلق فلسطین سرکوب شود، بمبهای خوشه ای صهیونیستها در لبنان موثرتر واقع شود و امپریالیستهای آمریکا در عراق بیشتر بمب گذاری کنند و آدم بکشند. ولی ریاکاران هم سرکوب مردم فلسطین را تضعیف جمهوری اسلامی و گامی در جهت سرنگونی این رژیم دانسته و از ته دل خواهان آنند و هم برای فریب افکار عمومی به جنایت اسرائیل زبان به

اعتراض می گشایند. سیاست آنها دورویانه و یک بام و دو هواست. آنها تکلیف مردم را روشن نمی کنند، گریبان خویش را بی مسئولیت رها می سازند. آنها برای توجیه بن بست که در آن گیر کرده اند و برای تحمیق اعضایشان به دستاویزی نیاز دارند که خودفریبانه باشد و آن اینکه اگر ما خود واقعین نیستیم و خود را به کوری زده ایم چطور است که واقعیت را بر ناپینائی سیاسی خویش منطبق کنیم. دنیا را به قد خود درآوریم، آنها واقعیت خارجی را مطابق میل خود تغییر می دهند تا پیکره این واقعیت در لباس تنگی که آنها برای آن بافته اند فرو رود. اگر فرو نرفت دست و پای واقعیت را می برند تا تنورریایشان درست از کار درآید. آنها از مبارزه خلق فلسطین که گویا در هوا صورت می گیرد و جنبه مشخص ندارد "دفاع" می کنند. در حالیکه این مردم در این مبارزه نمایندگانی دارند و این نمایندگان را بخاطر همین سیاست رهائی بخش در اکثریت خویش به صورت دموکراتیک انتخاب کرده اند. نمی شود با صهیونیستها و امپریالیستها هم آوا شد و اراده مردم فلسطین را در انتخاب حماس نفی کرد. این اظهار نظر جسورانه ربطی به پذیرش نظریات ایدئولوژیک حماس که ارتجاعی است ندارد. اگر کسی بخودش شک نداشته باشد به مبارزه مردم فلسطین نیز شک نخواهد کرد. نمی شود گفت واقعیت وجود ندارد چون ما مخالف واقعیت هستیم. نمی شود گفت ما مردم را محاصره کرده، گروگان می گیریم گرسنگی و تشنگی می دهیم تا قبول کنند که حماس نماینده آنها نیست. نمی شود پذیرفت که سازمانی که اکثریت مردم فلسطین بخاطر سیاستی که اتخاذ کرده مورد احترام و قبول آنهاست بیکباره "تروریست" است و باید در فهرست اسامی تروریستها در جهان قرار گیرد. نمی شود سازمانی را که به اعتراف همه این جنایتکاران تنها ۲۰ هزار ارتش مسلح دارد و احترام عمومی و رای مردم را بیدک می کشد گروهی تروریستی جلوه داد. البته اگر بشود همه این کارها را کرد و به اراده مردم فلسطین احترام نگذاشت و به دموکراسی تف کرد، آنوقت مبارزه رهائیبخش مردم فلسطین به رهبری حماس، تکرار می کنیم مبارزه استقلال طلبانه مردم فلسطین بر ضد بربرهای اشغالگر به رهبری حماس تبدیل می شود به همان تئوری پوسیده "مبارزه مردم فلسطین" که پا در هوا و بدون رهبری، که گویا خود جوش، بی برنامه، بدون دولت و سازمان مسلح و دستگاه اداره کشور و تبلیغات و... وجود دارد و صورت گرفته است. و یا اینکه "مبارزه میان دو قطب" که به ما مربوط نیست و جنگ خصوصی و تن به تن میان دو تا گردن

تعیین دلبخواه تضادهای ساختگی بجای تضادهای اساسی جهان

دعوی زن و شوهر و یا عروس و خواهر شوهر عروس و مادر شوهر، دعوی دو خروس بر سر یک مرغ همه اینها اختلاف و به مفهومی تضاد است. تضاد بین حماس و الفتح، تضاد بین احمدی نژاد و خاتمی، تضاد بین عربستان سعودی و اسامه بن لادن، تضاد میان الکترون و پروتون همه اینها تضاد هستند. یک اصل دیالکتیک ماتریالیستی بر این اساس استوار است که هستی سرشار از تضادها بوده و این تضادها موجب حرکت ماده می باشند. حتی مارکسیستها در عرصه ماتریالیسم تاریخی تاریخ را محصول مبارزه طبقات و مبارزه طبقات ضدین می بیند. این مبارزه اجتماعی اضداد، موتور حرکت تاریخ است.

مارکسیست لنینیست ها وقتی از تضادها در عرصه جهان سخن می رانند و در پی توضیح رویدادها بر می آیند، وقتی می خواهند مختصات جهان را تعیین کنند، تضادهای اساسی جهان مورد نظرشان است که در روند تکامل تاریخ نقش اساسی دارند و نه نقش فرعی، موقتی، جزئی و بی اهمیت. تضاد کار و سرمایه، تضاد میان مبارزه خلقها برای استقلال و آزادی علیه امپریالیستها و استعمارگران، تضاد میان خود امپریالیستها و رقابیشان که به جنگهای جهانی و یا جنگهای جانشین منجر می شوند و یا تضاد میان خود تراستها و کارتلها و میان بانکها برای رقابت بر سر چاپیدن مردم از آن گونه تضادهایی هستند که حرکت تاریخ را تحت تاثیر قرار داده و چهره سیاسی جهان کنونی را ترسیم می کنند. روشن است که دعوی عروس مادر شوهر در کردستان ایران و یا قتلهای ناموسی که یک دعوی خانوادگی است نقش تعیین کننده در استقلال ملت فلسطین ندارد.

...ادامه در صفحه ۶

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی است

ریاکاران و سیاست ...

عده ای پیدا شده اند که بجای تحلیل کمونیستی و علمی از اوضاع جهان و پیدا کردن عوامل تعیین کننده در حرکت کنونی جهان به تضادها دلبخواه متوسل می شوند تا دنیا را مطابق میل خود ترسیم کنند. آنها ذهن را به جای واقعیت می گذارند. واقعیت را به زور قید محدودیت فکری خویش می کنند و از پیروزی در این جنگ، دون کیشوت وار ایراز شعف می کنند. عجب مردان خندان و هنرمندی!

از جمله این تضادهای دلبخواهی، یکی تئوری های ارتجاعی هانتینگتون منصور حکمت است که از اثر هانتینگتون، یهودی - آمریکائی "جدال فرهنگها" به عاریت گرفته است. بر اساس این نظریات ارتجاعی حل تضاد کار و سرمایه، مبارزات آزادیبخش و یا رقابت امپریالیستها وابسته باین است که در مبارزه میان "قطب تمدن و مدرنیته" علیه "قطب سنت و عقب ماندگی"، به زبان دیگر جنگ "قطب آمریکا" با "قطب اسلام سیاسی" کدامیک از آنها پیروز می شوند. آنوقت با حل این تضاد تو گویی مشکلات جهان حل می شود. پوچی این تئوری و شکست آن در عرصه جهانی بقدری روشن است که نیاز به پاسخگویی مفصل ندارد. "کمونیستی" که نزاع دو قطب و یا گزینش "سناریوی سفید" را به جای "سناریوی سیاه" جایگزین مبارزه طبقاتی کند آخرش همدست امپریالیستها و یا صهیونیستها از کار در میآید.

این انقلابیهای کاذب سراپای مقالاتشان در تحت تاثیر ویروس لیبرالیسم صهیونیستی منصور حکمت است. آنها ولی بقدری از نظر سیاسی بزدلند که حاضر نیستند استادی اعظم منصور حکمت را بپذیرند و اعتراف کنند که شاگردان وفادار تئوریهای وی هستند. کار مبارزه ایدئولوژیک آنها یواشکی و مخفیانه است، تفکر آنها تفکر کودتاگرانه و نه اعتقاد به مردم است. آنها فکر می کنند زیرجلکی می شود انقلاب کرد و شب انقلاب بیک باره نظریات خود را بدون مشاجرات ایدئولوژیک پیشین رو کرد و به آن اعتراف نمود. آنها همه مبارزات مردم جهان را با این تئوری ارتجاعی و غیر طبقاتی "دعوی دو قطب" توضیح می دهند. "قطب میلناریسم آمریکا" و "قطب اسلام سیاسی". برای آنها تضاد اساسی میان جنبشهای آزادیبخش و امپریالیستها که سیمای جهان را تعیین می کند و تغییر می دهد جانی ندارد. برای آنها سخنان لنین که: "پرولتاریای جهان و خلقهای ستمکش متحد شوید" حرف پوچ است. آنها "هانتینگتونیسیم" را بجای لنینیسیم گذارده اند. در این مبارزه مردم این

کشورها و جنبشهای ملی و آزادیبخش جایی ندارند. این نظریه ارتجاعی پیشنهاد می کند که در ایران، فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان باید با لشگرهای موهومی که وجود خارجی ندارند بر ضد اردوگاه ارتجاع جهانی اسلامی (و نه هر ارتجاعی) و اردوگاه جهانی امپریالیسم و صهیونیسم که حی و حاضرند و وجود خارجی دارند جنگید. در همه این کشورها مبارزه درگیر میان "تمدنها" و "کهنه پرستان" است. ماهیت این جنگها جنگهای ملی و آزادیبخش نیست.

ما با نتایج غم انگیز این تئوری که مرتب مردم را علیه "تروریستهای اسلامی" تحریک و ترغیب می کند و دریای خون در جهان بپا کرده است در جهان روبرو هستیم.

این النقاط دو مقوله برای ریاکاران که از قاتلان پست ترند در خدمت توجیه جنایت آدمکشان است، تا کشتار مردم فلسطین را به این بهانه که "حماسی" هستند و قتلشان مباح است توجیه کنند. این آیت الله های ریاکار ایرانی همیشه چاشنی مبارزه با "اسلامی سیاسی" را در متن محکومیت تجاوز می گنجانند تا در خواننده توجیه آدمکشی و بربریت را القاء کنند و گرنه چه معنایی دارد که مقالات یکی به نعل و یکی به میخ بنویسیم و مردم را در فهم مطالب سرگردان کنیم. این عده مثل اینکه به خودشان نیز شک دارند که اعتقادات ایدئولوژیکشان چقدر است و تا چه حد به آنچه می گویند اعتقاد دارند. آنها از "سخن چینی عوام" می ترسند. چنین دستگاهانی شایستگی اعتماد مردم و بطریق اولی رهبری مبارزات مردم را ندارند. آنها گمراهانی هستند که تازه باید براهشان آورد.

امپریالیستها و صهیونیستها کارزار وسیعی را بویژه از زمان روی کار آمدن جرج بوش. پسر، بر ضد اسلام دامن زدند. آنها مدعی شدند که پس از فروپاشی امپراتوری شوروی موتور حرکت تاریخ را مبارزه میان "تمدن غرب" و "توحش اسلام" تعیین می کند. موجی از تبلیغات ضد اسلامی بیاری ایادی آنها در جهان صورت گرفت تا دست امپریالیستها در سرکوب نهضت‌های ضد امپریالیستی با رنگ و ماهیت مذهبی باز شود. کاریکاتور محمد، آتش زدن قرآن، فحاشیهای نامربوط و بسیار زشت در مورد شخصیت‌های مقدس مسلمانان از جمله اینکه حضرت محمد

"بچه باز" بوده و... تبلیغ در مورد حجاب اسلامی و تهیه فیلم‌های ضد اسلامی برای زمینه سازی تحقیر و کشتار مسلمانان همه و همه ملهم از این سیاست ارتجاعی "مبارزه دو قطب" است که مبارزه طبقاتی

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

تکامل و نه تنوع ...

توانند کرد. آنها انضباط را نفی دموکراسی، در تضاد با آموزش مارکس و از بدعت های لنین می دانند، در حالیکه در اساسنامه "اتحادیه کمونیستها" و انترناسیونال و احزاب سوسیال دموکرات که از رهنمودهای مارکس و انگلس برخوردار بودند تبعیت اعضای از کمیته مرکزی (و شورای عالی در مورد انترناسیونال) از وظایف اعضای و ارگانهای پائین است.

وقتی اساسنامه "جامعه کمونیستها" از اعضای خود می طلبد که از کلیه مصوبات مرکزی تبعیت نمایند در واقع اعضای را به مراعات انضباط موظف می دارد.

وقتی در ۱۸۵۰ گروهی از اعضای کمیته مرکزی که ویلیخ و شاپر در راس آن قرار داشتند به علت عدم درک موقعیت که انقلاب با شکست مواجه شده و باید تاکتیک جدیدی در پیش گرفت، از مشی کمیته مرکزی تبعیت نکردند، براه ماجراجویی افتادند و می خواستند بهر قیمت ولو به بهای جنگ در اروپا آتش انقلاب را برافروزند، مارکس و انگلس پلاتفرم فراکسیون را مورد انتقاد قرار دادند و برای آنکه آنها بنام جامعه سخن نگویند همه اعضای گروه را از "اتحادیه" اخراج کردند.

وقتی لاسال بنام حزب و بدون کسب موافقت مارکس و انگلس نشریه اشتباه آمیزی راجع به جنگ در ایتالیا منتشر ساخت مارکس او را سرزنش کرد که به تنهایی بنام حزب سخن می گوید و نوشت: "ما اکنون باید با قاطعیت از انضباط حزبی پشتیبانی کنیم وگرنه همه چیز برباد خواهد رفت."

وقتی باکوین پس از ورود به انترناسیونال فراکسیون خود را احیاء کرد و به فعالیت تخریبی پرداخت تا برنامه و سیاست خرده بورژوازی خود را بجای برنامه و سیاست پرولتاریا بنشانند، وقتی باکوین و یارانش در سوئیس سازمان مستقل تشکیل دادند و طی بخشنامه ای شورای عالی انترناسیونال را بیاد حمله گرفتند و اختیارات شورا را دایره به برگماری افراد به شورای عالی و اخراج افراد و حتی سکسیون ها را از انترناسیونال، نفی کردند و در حقیقت علیه سانترالیسم و انضباط سازمانی برخاستند، کنگره انترناسیونال در لاهه (۱۸۷۲) تحت رهبری مارکس و انگلس پس از انتقاد از تئوری و فعالیت باکوینیستها، باکوین و یکی از همکاران نزدیک او را بعلت نقش سازمان برافکن از صفوف انترناسیونال اخراج کرد و بار دیگر سانترالیسم و انضباط را مورد تائید قرار داد. در ارتباط با همین جریان مارکس هشدار می دهد: "این مردمان با دشمنی علنی و آشکار خود با انترناسیونال، نمی توانند صدمه ای برسانند... اما اگر به مثابه عناصر دشمن در درون انترناسیونال باقی بمانند، در کشورهایی که زمینه را آماده ببینند جنبش را به نابودی خواهند کشانید" و تجربه کنونی مارکسیست ها شواهد زنده ای از این آموزش بدست می دهد.

جالب اینجاست که باکوین با حربه دموکراسی، شورای عالی انترناسیونال و در واقع مارکس و انگلس را به نقض اصول دموکراتیک متهم می ساخت. مخالفان سانترالیسم و انضباط با همین

حربه به لنین می تاخند. امروز نیز مانند دیروز حربه دموکراسی، حربه ای عوامفریبانه بخصوص برای روشنفکران خرده بورژوا، سلاحی است که با آن به مبارزه علیه حزب برخاسته اند، تاریخ فعالیت مارکس و انگلس و رهبری آنها در "اتحادیه کمونیستها"، انترناسیونال و احزاب طبقه کارگر بخوبی نشان می دهد که اصل سانترالیسم دموکراتیسم و انضباط میراث مارکس و انگلس است و نه ابداع لنین. - بنابر "چرخشهای ایدئولوژیک"، در زمره آن عناصری که گویا "ادامه مارکسیسم" نیست و لنین را از مارکس جدا می کند، "دکترین تازه او در باره حزب" است. کدام دکترین تازه؟ آن دکترینی که "بجای حزب مدافع منافع طبقه کارگر، سازمانی از انقلابیون حرفه ای نشسته است، یعنی حزبی مرکب از کادرها که با انضباط است، از روی یک ایدئولوژی واحد ساخته شده است و باید توده کارگر را رهبری کند؟ آیا مارکس و انگلس بی انضباطی را در درون حزب طبقه کارگر توصیه کرده اند؟ آیا حزب طبقه کارگر، بنابرمارکس نباید بر اساس ایدئولوژی واحد بنا شود و فعالیت کند؟ آیا حزب نباید هدایت توده کارگر را در مبارزه طبقاتی بر عهده گیرد و آیا مارکس و انگلس سراسر زندگیشان وقف هدایت توده کارگر نشد؟ منظور لنین از "انقلابی حرفه ای"، آن کارگر یا روشفکری است که در فعالیت انقلابی خود می تواند نقش موثری ایفاء کند ولی به علت کار طولانی و توانفرسای روزانه توانایی ایفای چنین نقشی از او سلب می شود. آیا منافع انقلاب حکم نمی کند که حزب گذران زندگی چنین فردی را تامین کند تا او خود را کاملا وقف انقلاب نماید؟ "یک نفری کارگر مُبلغ نسبتا با قریحه که "ماهیه امیدواری است" نباید ۱۱ ساعت در کارخانه کار کند. ما باید مراقب باشیم که او با پول حزب گذران زندگی کند" (لنین) در عین حال روشن است که حزب فقط از چنین انقلابیونی تشکیل نمی شود. حزب کمونیست روسیه در آستانه انقلاب اکتبر نزدیک به ۲۴۰ هزار عضو داشت که در آن تعداد انقلابیون حرفه ای رقم ناچیز بود.

نویسنده "چرخشهای یک ایدئولوژی" اختلاف میان حزب طبقه کارگر و سازمان انقلابیون حرفه ای را اینگونه توضیح می دهد:

"لنین با دکترین تازه خود در باره حزب در یک مسئله اساسی از مارکسیسم آغازین فاصله گرفت. در حالی که مارکس و انگلس حزب را مدافع منافع طبقه کارگر می دانستند لنین می خواست از آن سلاحی بسازد که کارگران را رهبری کند؟ " آیا می توان تصور کرد که کمونیست های انقلابی حرفه ای که تمام زندگی خود را در خدمت طبقه کارگر می گذرانند، مدافع منافع طبقه کارگر نباشند؟ آیا مارکس و انگلس که حزب را مدافع منافع طبقه کارگر می دانستند کارگران را رهبری نمی کردند؟ قدر مسلم اینکه مارکس و انگلس به حزب به مثابه ابزار انقلاب، ابزار آزادی طبقه کارگر می نگرستند، هدف فوری کمونیست ها را "تشکیل پرولتاریا به صورت طبقه، سرنگونی حاکمیت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا" می شمردند و لنین جز این نمی

اندیشید. اما انقلاب پرولتری را به حزب انقلابی نیاز است و تا اواخر قرن ۱۹ احزاب سوسیال دموکرات چنین خصلتی نداشتند. تا زمانی که انگلس حیات داشت با تئوریه و مقام و منزلت خود احزاب را کم و بیش در چارچوب مارکسیسم نگاه می داشت. اما همینکه او چشم از جهان فروبست، احزاب سوسیال دموکرات در ورطه رویزیونیسم و اپورتونیسم در غلتیدند یکی از خصوصیات انترناسیونال دوم دوگانگی عمل و حرف بود. انترناسیونال تصمیم به عدم شرکت در کابینه بورژوازی را گرفت ولی برخی سوسیالیستها در ترکیب دولت وارد شدند، انترناسیونال تصویب بودجه های جنگی را در پارلمانهای بورژوازی تحریم کرد ولی عده ای از نمایندگان احزاب سوسیال دموکرات در پارلمان به آن رای دادند. انترناسیونال علیه سیاست مستعمراتی و بسود حق ملتها در تعیین سرنوشت خود اعلام موضع نمود ولی هیچ تدبیر عملی برای مقابله با تجاوز امپریالیستی اتخاذ نکرد، انترناسیونال و احزاب سوسیال-دموکرات اصل دیکتاتوری پرولتاریا را مسکوت گذاشتند و غیره. دور شدن این احزاب به عرصه سیاست محدود نمی شد بلکه تئوری مارکس در تمام زمینه های فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم علمی در جهت روی گرداندن از مارکسیسم مورد تجدید نظر قرار گرفت و این وظیفه ضد کارگری را برنشتاین، از رهبران حزب سوسیال-دموکرات آلمان و انترناسیونال دوم انجام داد و بدین مناسبت پدر رویزیونیسم لقب گرفت. در آستانه تشکیل انترناسیونال دوم جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری رو به اعتلاء رفت: اعتصاب در کارخانه های ماروزف در روسه، اعتصاب کارگران در دکازویل در فرانسه، اعتصابات کارگران بندر در انگلستان، مبارزه سخت جنبش کارگران در آلمان که به لغو "قانون استثنائی" انجامید. روز اول ماه مه ۱۸۹۰ کارگران در بسیاری از کشورها با مطالبات خود دست به تظاهرات زدند. در انگستان رهبری اپورتونیست سندیکاهای کارگری (تریپدینون) مجبور شد موافقت خود را با هشت ساعت کار در روز اعلام دارد. بدین ترتیب ورود به دوران امپریالیسم وظایف تازه ای در برابر پرولتاریا و حزب آن قرار می داد از آنجمله تجدید سازمان و مجموعه کار حزب بر پایه اسلوبی نوین و انقلابی، پرورش کارگران با روح مبارزه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی، اتحاد محکم با جنبش های نجات بخش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره. در قبال این وظایف احزاب سوسیال-دموکرات ورشکستگی خود را نشان دادند. هیچ یک از احزاب انترناسیونال دوم توان انجام این وظایف را نداشت، اپورتونیسم هر روز بیشتر این احزاب را در کام خود فرو می برد. در چنین شرایطی لنین پایه های حزب نوئی را ریخت، حزبی متمایز از احزاب سازشکار سوسیال - دموکرات، حزبی که بر اساس مشی انقلابی و با تاکید بر اصول و موازین سازمانی قادر است پرولتاریا را با روح انقلابی پرورش دهد، برای یورش به دژ بورژوازی آماده کند و این یورش را با ... ادامه در صفحه ۸

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق را بی قید و شرط ترک کنند

می باشد و این عامل مهمی برای همبستگی مجدد همه خلقهای تاریخی روسیه می باشد.

روشن است که در روسیه مبارزه آزادیبخشی صورت نمی گیرد و وظیفه پرولتاریای روس مبارزه برای آزادی ملی نیست. وقتی کسی از بورژوازی کمپرادور در روسیه صحبت می کند، هدفش آن است که روسیه را مستعمره "غرب" و قربانی تجاوز جلوه دهد. در این صورت انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی رژیم حاکم در روسیه از دستور کار حزب کمونیست خارج می شود و هم و هم آن صرف آن می گردد تا جبهه وسیع و محکمی از همه روسها برای حفظ "استقلال ملی" بدست آید. هدف این جبهه طبیعتاً نه سرنگونی دولت کنونی و استقرار مجدد سوسیالیسم بلکه "بازسازی" دولت اجتماعی و ملی است. پیچیده گونی زیوگانوف برای رد گم کردن است. تمام آسمان ریسمان بافتنهای وی را می شود در یک پوست گردو جا داد و آنوقت متوجه می شویم که وی این همه بخود زحمت داده و مسایل بی ربط را بهم گره زده است تا تئوری ای برای حمایت از امپریالیسم روس پیدا کند. بی خود نیست که در اثر خود از بکار بردن عبارت امپریالیسم اباء دارد زیرا می ترسد جایی نیز مجبور شود روسیه را یک کشور امپریالیستی بنامد. وی خوش تر آن دارد که ماهیت امپریالیستی غرب را انکار کند تا اجباراً روسیه را امپریالیست معرفی نماید.

وی این تحلیل ناسیونال شونیستی و رویزیونیستی را در کنگره دهم حزب به تصویب رسانده و می نویسد: "کنگره دهم حزب ما، سند برنامه ای خود در رابطه با مسئله روس را تصویب کرد. دفاع از منافع خلق روس و همه خلقهای دیگر کشور ما در مقابل سیاست ضد ملی جهانی سازی آمریکائی و سیاستهای ضد مردمی رژیم کنونی، هدف عمده آن می باشد." جای پرسش این است که آیا تنها سیاست جهانی سازی آمریکائی ضد ملی است و یا سیاست روسی در بحر خزر بر ضد منافع ملی ایران نیز ضد ملی و تجاوزکارانه است.

لنین روسیه را زندان ملل می دانست. زیرا تزارهای روسی ملل غیر روس را با تجاوز به سایر کشورها و الحاق طلبی به سرزمین روسیه چسبانده بودند و با آنها مانند انسانهای درجه دوم برخورد می کردند. قفقاز و آسیای میانه مستعمره های روسیه بودند. انقلاب سوسیالیستی اکثر این ملتها را رها کرد. رهائی ملت‌های غیر روس در چهارچوب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طریق دستیابی به سوسیالیسم انجام پذیرفت زیرا پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف گرفت و مسئله ملی در چارچوب یک کشور را، بر اساس منافع جنبش جهانی کمونیستی حل و فصل نمود. حتی به ملت فنلاند نیز اجازه داده شد از روسیه جدا شود. رفیق استالین که خود يك کمونیست گرجی بود در راس حزب و دولت شوروی قرار گرفت و کسی اعتراضی نکرد که وی فرد غیر روسی است. وحدت خلقهای اتحاد شوروی را ملهم از "سنت روس" دانستن ناسیونال شونیسم تزاری است و نه سوسیالیسم استالینی. در انقلاب سوسیالیستی... ادامه در صفحه ۹

خود کفا، در وهله اول مبتنی است بر ثروتهای عظیم طبیعی اروپا- آسیا. تنها بر پایه چنین اقتصادی است که روسیه و متحدان آن، می توانند در مقابل تعرض و تجاوزات تمدن اتلانتیکی که ثروت آنها اساساً با حقه بازی ماهرانه در جریان پول و کالائی "بازار آزاد" بدست آمده است، ایستادگی و مقاومت کنند.

در این اظهار نظرات چندین موزیگری به چشم می خورد. نخست اینکه آقای زیوگانوف که خود را هوادار لنین و استالین جا می زند از لنینیسم سخنی نمی گوید و لفظ امپریالیسم را از ترس اینکه مبادا دهانش "نفس" شود بر زبان نمی آورد. مفهوم امپریالیسم جایی در آثار وی ندارد. چگونه می تواند کسی که در مورد تجاوزات امپریالیستها سکوت می کند و آنرا تنها خطر "تمدن اتلانتیکی" که همان ابر قدرت غرب است جا می زند و از ماهیت توسعه طلبی امپریالیستها و رقابت بین آنها سخن نمی گوید خود را هوادار استالین و لنینیسم قلمداد کند؟ سرتاپای اثر رویزیونیستی ایشان سخن از "غرب"، "نژاد انگلوساکسون"، "کاتولیک"، "توتالیتراریسم لیبرالی" در مقابل "شرق"، "نژاد اسلاو"، "ارتوکس" و "امپریالیسم" است. وی از "قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا و ناتو" و نه از توسعه طلبی امپریالیستها سخن می راند. وی با موزیگری به واژه "سنت" تکیه می کند تا بتواند "سنتهای روسی" که بزعم ایشان چیزی نیست جز همان سنتهای تزاری زنده کند و آنرا عامل پیروزی و وحدت "ملت روس" قرار دهد. در یک کلام آقای زیوگانوف می خواهد به خواننده القاء کند که مبارزه کنونی مردم روسیه تحت توجهات ایشان مبارزه امپریالیستها برای تقسیم جهان و بردگی ملل نیست، بلکه هدف نابودی "نژاد اسلاو" است. "غربیها" می خواهند سنتهای لیبرالی خویش را به جای سنتهای روسی بگذارند. وی برای توجیه امپریالیسم روس و اینکه چرا باید از میهن روسی دفاع کرد جعلیاتی را سرهم بندی می کند که نه با مارکسیسم لنینیسم قربانی دارد و نه به هیچ سیریشی به استالین می چسبد. مبارزه ملی خلقهای جهان یک مبارزه آزادیبخش و ملی است. این بدان مفهوم است که ملت‌های جهان برای حفظ استقلال خویش که مورد تجاوز امپریالیست‌های توسعه طلب، هژمونی گرا قرار گرفته اند مبارزه می کنند. بنظر آقای زیوگانوف ملت‌های جهان باید بر ضد "توتالیتراریسم لیبرالی" برزند و این مظهر مبارزه ملی است. این درک معیوب نیست. این درک جعل و تحریف تاریخ به نفع امپریالیست روس است. وی برای امپریالیست روس حساب جداگانه ای گشوده است و مبارزه خودش و دارو دسته اش و دارو دسته فاشیست‌های روس را با مبارزه آزادیبخش مردم عراق و افغانستان و فلسطین مقایسه می کند وی می نویسد: "در اینجا، روسیه نیز دارای ویژگی های خاص خود می باشد. مبارزه آزادیبخش-ملی خلقهای روسیه، در عین حال، با مبارزه طبقاتی توده های ستمدیده، غارت شده و به فقر کشیده شده، بر علیه بورژوازی کمپرادور جنایتکار و بوروکرات‌های رشوه خوار، با مبارزه برای بازسازی دولت عدالت اجتماعی و ملی، توام

تکامل و نه تنوع ...

پیروزی به انجام رسند. برای مقابله با چنین وظایفی است که لنین حزب طراز نوین پرولتاریایی را بنیان نهاد و از طریق آن برای نخستین بار سلطه بورژوازی را درهم شکست و پرولتاریا را به قدرت رسانید. لنین در واقع دکترین مارکس را از صحنه تئوری به عرصه عمل به واقعیت کشانید.

حمایت رویزیونیستی ...

می نویسد: "در واقعیت امر، پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از خلقهای آن، به اولتیماتو غرب تحت پشتیبانی قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا و ناتو، تسلیم شدند. غرب کاتولیک - پرستان و رومی- آلمانی، تحت پوشش این قدرت نظامی، به متحقق ساختن آرزوهای دیرین خود، یعنی به اسارت در آوردن و "بلعیدن" تمدن اسلاو - ارتوکس پرداختند. جلب کشورهای اسلاو اروپای شرقی به داخل پیمان اتلانتیک شمالی، فقط مرحله اول این پروسه بود. و آن، به عقیده استراتژیک اتلانتیک، باید با قطعه-قطعه کردن روسیه ای که، خود ویژگیهای ملی و معنوی خود را از دست داده است، به چند کشور "مستقل" تحت قیمومیت هشیارانه "جامعه جهانی" پایان یابد.

اما، قدم عملی اول در این جهت-تلاش برای به زانو در آوردن یوگسلاوی با توسل به نیروی قهریه - با چنان مقاومت شدیدی مواجه گردید که، یکی دیگر از پیش بینی های استالین در همان مصاحبه ای که چرچیل را با هیتلر مقایسه کرد، یادآوری می کند. استالین گفت: در مقابل آزمایش سختی، جنگ شدیدی قرار گرفته ایم، "ملت‌هایی که در راه آزادی و استقلال میهن خویش خونها داده اند، همچنانکه زیر سلطه هیتلرها نرفتند، سلطه چرچیل ها را هم نخواهند پذیرفت. بنابر این، کاملاً محتمل است که ملل غیر انگلیس زبان که اکثریت عظیم مردم جهان را تشکیل می دهند، به زیر بار بردگی جدید نخواهند رفت" (در "نظم نوین جهانی" - گ. زیوگانوف).

زیوگانوف پس از اینکه به بازگویی استالین در مورد ماهیت تجاوزگران می پردازد به درستی اشاره می کند که دول انگلو ساکسون و در راسشان "توتالیتراریستها"ی آمریکا و انگلیس با الهام از سخنان فاشیستی چرچیل به حقوق ملل تجاوز کرده و دنیا را برای غارت ملل به خاک و خون کشیده اند و بهمین جهت موجی احساسات ضد غربی، در سراسر جهان در گرفته است. "خودآگاهی ملی خلقها، تحت تاثیر تجاوزات ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی غرب، رشد بی سابقه ای یافته است. حرکت مردمی بزرگی بین توده های عظیم خلق، با تکیه بر ریشه و بنیانهای سنتی خویش آغاز شده است. این اتکاء بر ریشه های سنتی، با تشدید مبارزه آزادیبخش - ملی بر علیه توتالیتراریسم لیبرالی، عمیقاً پیوند ارگانیک دارد."

در جای دیگر در سخنرانی ایشان ماهیت نزاعی را که در گرفته است "جنگ تمدنها" جا می زند: "بی شک از نظر ژئوپولیتیک اقتصاد

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

حمایت رویزیونیستی ...

روسیه حق دموکراتیک همه این ملل برسمیت شناخته شد و کمونیستهای این ملتها برای وحدت با پیشرفته ترین ملت آن روز یعنی روسها و استقرار جامعه مشترک سوسیالیستی تلاش می کردند.

زیوگانوف در جعل تاریخی می نویسد: «امروز، دیگر کسی منکر این مسئله نیست که حل مسائل ملی پیش شرط ثبات سیاسی و آشتی ملی است. حل این مسایل شرط لازم برای غلبه بر هرج و مرج کنونی در کشور، عنصر کلیدی امنیت ملی ماست. زیرا، انفجار خصمانه جدائی خواهی ناسیونالیستی، باعث تخریب اتحاد شوروی گردید و یکی از مجرمین اصلی فاجعه روسیه معاصر می باشد.»

بر خلاف ادعاهای بی اساس ایشان، آنچه روسیه را به فاجعه معاصر بدل کرد جدائی خواهی ناسیونالیستی نبود، استقرار تسلط رویزیونیسم بر حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی بود. و وقتی رویزیونیستها یعنی ناسیونال شونیستهای روس در اس کار قرار گرفتند، طبیعتاً به ناسیونالیسم ملت‌های غیر روس دامن زدند. وقتی یلتسین به دستبوس اسقف های کلیسای تزاری-ارتدوکسی رفت تا وحدت ملی - مذهبی مردم روس را به نمایش بگذارد و از اسلحه مذهب برای تمحیق مردم استفاده کند - همان کاری که آقای زیوگانوف می کند - چرا نباید اسلام بنیادگرا در میان مردم چین و یا آذربایجان و یا ترکستان و قزاقستان تقویت شود. حکومت سوسیالیستی استالینی دولتی داشت که در مقابل مذهب بی طرف بود. حکومت تزار بود که مذهب ارتدوکس را تقویت می کرد و سربازانش را از زیر انجیل روحانیون ارتدوکس برای شهید شدن به جنگ جهانی می فرستاد. طبیعتاً در شرایطی که شوروی غیر سوسیالیستی شده است و وضعیت به صورت دوران تزار برگشته است و تزارهای نوین در پی بر پائی زندان جدید ملت‌ها هستند، چرا نباید ملت‌های غیر روس از دست امپریالیسم روس جدا شوند. تضعیف امپریالیسم روس بضع مبارزه خلق‌های جهان است و نه به ضرر آنها. آقای زیوگانوف جای علت و معلول را با هم عوض کرده است. آقای زیوگانوف حل مسئله ملی در چارچوب سوسیالیسم با حل امپریالیستی مسئله ملی مخلوط می کند. آقای زیوگانوف می نویسد: «انحراف از سیاست ملی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در سال‌های «اعتدال» و «رکود» تجدید قوا کرده بود دلیل اصلی این انفجار بود». این دوران‌های «اعتدال» که در جایی از آن به عنوان «اعتدال خروشچی» یاد می کند و آنرا در مقابل «خشونت استالینی» می گذارد همان دوران تسلط رویزیونیستها در حزب کمونیست شوروی است. بر خلاف نظریه رهبر رویزیونیستها و ناسیونال شونیستهای معاصر روسیه آقای زیوگانوف «عنصر کلیدی امنیت ملی» در روسیه حل مسئله ملی نیست. عنصر کلیدی امنیت ملی کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم در روسیه است که حل مسئله ملی از نقطه نظر منافع پرولتاریای هر کدام از این ممالک را می تواند در دستور کار خود قرار دهد. وحدت ممالکی که سابقاً در

شوروی زندگی می کردند تنها با حمایت و خواست آن ملتها و در درجه اول تلاش پرولتاریای آنها برای ایجاد حزب متحد کمونیستی واحد است که منافع و الایش بر هر کومه نظری ناسیونال شونیستی و حتی ناسیونال شونیستی روسی رجحان داشته باشد. آقای زیوگانوف بدنبال قفل و کلید عوضی رفته است. آن «امنیت ملی» که وی خواهان آن است امنیت ناسیونال شونیسم ارتجاعی ملت روس است و نه روسیه سوسیالیستی. یک فردی که خود را کمونیست می داند و در عین حال معتقد است که روسیه کشور سرمایه داری و حتی مستعمره!! است چگونه می تواند خواهان آن باشد که سایر ملل آسیای میانه، قفقاز، و یا بالتیک به روسیه ملحق شوند. مگر این الحاق به «استعمار» روسیه پایان می دهد. لنین پس از کسب قدرت سیاسی در روسیه قراردادهای استعماری تزارها را ملغی ساخت، قرار داد ۱۹۰۹ تقسیم ایران با انگلستان را باطل نمود. و در عین تکیه بر وحدت پرولتاریای ممالک زیر سلطه تزاریسم از خواست دموکراتیک این ملتها حتی برای جدائی حمایت کرد. طبیعتاً کمونیستها خواهان وحدت و همکاری در چهارچوب یک اتحاد شوراهای بودند که سرانجام عملی شد ولی سیاست کمونیستها بلعیدن سایر ملل نبود حل مسئله ملی در پرتو مصالح عالی جنبش کمونیستی بود. امپریالیستها هم تمایل دارند مسئله ملی را حل کنند. امپریالیستها هم مایلند مسئله ملی را به نفع خودشان حل کنند. حل مسئله ملی از نظر کمونیستها در خدمت مبارزه انقلابی پرولتاریا و یا امری در جهت نزدیکی سوسیالیسم است. ثباتی که آقای زیوگانوف موافق آن است «ثبات ملی» در چارچوب دولت مدویدف- پوتین است. هیچ کمونیستی نمی تواند با چنین حل مسئله ملی ای موافق باشد. این اسارت نوین ملی است. ثبات در روسیه زمانی بر می گردد و باید برگردد که کمونیستهای روسیه، همان فرزندان بزرگ بلشویکها مجدداً رهبری انقلاب سوسیالیستی را به کف آورند و دولت بورژوازی کنونی را سرنگون کنند، دست مذهب را بطور کلی و دست مذهب سنتی ارتدوکس را بطور خاص و اسقف‌های کلاه دراز آنها را از حیات مردم روسیه ببرند و از روسیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بسازند. ثبات امپریالیستی ثبات سوسیالیستی نیست. کمونیستهای جهان با ثبات ناسیونال شونیستهای روس موافق نیستند و چه بهتر که این ثبات، این مظهر دیگر ارتجاع جهانی درهم بریزد. خنده دار است که کمونیستهای آلمان، آمریکا، فرانسه و یا انگلستان از ثبات کشورشان و تمامیت ارضی شان دفاع کنند. دفاع در مقابل کدام قدرت منجوزی؟

هر جنگی که در بگیرد کمونیستها باید بطور مشخص در مورد ماهیت جنگ اظهار نظر کنند. جنگ میان روسیه و آلمان و یا آمریکا طبیعتاً یک جنگ امپریالیستی برای تقسیم جهان است. مبارزه ای بین ابرقدرتهاست. کمونیستهای هر کدام از این ملتها باید برای انقلاب سوسیالیستی بجنگند و نه برای پیروزی بر حریف تا طعمه های جنگی وی را به کف آورند.

در مورد مذهب آقای زیوگانوف به مبارزه ضد مذهبی بلشویکها ایراد می گیرد تا راه را برای اعاده حیثیت از مذهب روسی ارتدوکس که مظهر وحدت روسها به حساب می آورد باز کند. وی می نویسد: «پایه معنوی (بخوانید مذهب ارتدوکس-توفان) موجودیت دولتی روسیه- یک مسئله دیگر بود، که استالین، برای حل آن توجه دقیق مبذول داشت.

تاریخ تراژدیک فشار بر ارتدوکسیسم در اتحاد شوروی که با شکست کامل «ستیزه گران ملحد» پایان یافت، گواه روشنی بر یکی از اشتباهات جدی دولتی در مبارزه با خدا در دوره شوروی بود. در همین رابطه تجربه استالینی عادی سازی روابط و مناسبات میان دولت و کلیسای ارتدوکس از اهمیت خاصی برخوردار است. ...

علی الظاهر استالین یک آتنیست بود، اما در واقعیت امر وی انسان معتقدی بود... اتفاقی نبود که کلیسای ارتدوکس روسیه در مرگ استالین «مجلس ترحیم برگزار کرد و یاد او را گرامی داشت.»

آقای زیوگانوف از استالین همان شاگرد مدرسه دینی در دوران کودکی را ترسیم می کند که اعتقاد به خدا داشت و انسان مذهبی بود. وی ظاهراً آتنیست بود و باطنا ارتدوکس معتقدی به حساب می‌آمد که برای کلاه گذاردن سر کمونیستها به رنگ لباس ضد مذهبی در آمده بود. آقای زیوگانوف چون خودش به اسقف های ارتدوکس نیاز دارد تا از معجزه مذهب برای بر سر کار آمدن استفاده کند پای استالین لامذهب را هم به میان می کشد و بر سرش یک کلاه بوقی اسقفی ارتدوکسی می گذارد. طبیعتاً چنین تحلیلی بوی همان تعفن ناسیونال شونیستی روسی را می دهد که می خواهد آنرا حتی با فضولات مذهبی عجین کند. برای ایشان ملت روس و نژاد اسلاو مترادف با پذیرش مذهب کلیسای ارتدوکس است. آقای زیوگانوف با خیانت به ماتریالیسم تاریخی مراحل مختلف تاریخ روسیه را مخلوط می کند. کلیسای ارتدوکس بخشی از دولت تزار بود. در روسیه کلیسا از دولت جدا نبود. شارلاتانهای سیاسی نظیر راسپوتین در دربار تزار بیا و برونی داشتند. کلیسای ارتدوکس مردم را بر ضد بلشویکها تحریک می کرد و کشتار بلشویکها را واجب می شمرد. این کلیسا جنگ اول جهانی امپریالیستی را مورد تأیید قرار داد و در واقع یکی از ارکان های مهم تسلط حاکمیت تزاریسم در روسیه بود. برای سرنگونی تزار باید کلیسای ارتدوکسی را در هم می شکستند. باید نفوذ کلیسا را تضعیف می کردند و پای آنها را از دهات می بریدند و رهبرانشان را سرکوب می کردند. این امر لیکن در آستانه تجاوز نازیها به شوروی که می توانست کلیسا را به خرابکاری وا دارد مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت و از اهمیت فراوان برخوردار شد.

رهبران بی خیال و بی مسئولیت و بی عمل و ترسو تنها می توانستند به امر انقلاب سوسیالیستی در جهان ضربه زنند. در شوروی به بسیج همه نیروها برای مقابله با جهان امپریالیستی نیاز بود. اگر کلیسای ارتدوکس از تبلیغات بر ضد دولت شوروی دست بر می داشت و مذهب را... ادامه در صفحه ۱۰

حمایت رویزیونیستی ...

به امر خصوصی بدل می کرد و تلاشی برای بازگشت تزارایسم نمی کرد و حاضر بود در جنگ بزرگ میهنی جانب کمونیستها را بگیرد و از میهن دفاع کند هر مصالحه ای با آنها مجاز می نمود. ولی سیاست درست استالین را تحریف کردن، سیاست تاکتیکی دولت سوسیالیستی را یک مصالحه استراتژیک ایدئولوژیک جا زدن زمینه سازی برای همدستی امروز با مذهب و کلیسای ارتدوکس است.

زیوگانوف در جعل تاریخ بنفع ناسیونال شونیسم روس از مرز شرم و حیا گذشته است. وی می نویسد:

“استالین بر پایه چنین سیاستی دو اصل مهم را مطرح کرد: مبارزه بی امان با تمام شیوه های تجزیه طلبی ناسیونالیستی و پشتیبانی از خلق روس به عنوان عمده ترین ملت تشکیل دهنده دولت.

این دو اصل ابتداء به ساکن و فوری یافت نشدند. هر دو راه طولانی و سختی را در جریان مبارزه داخلی بین طرفداران سمت گیری ملی، تداوم تاریخی استراتژی توسعه کشور با هواداران تئوری ضد روسی تروتسکی “انقلاب دائمی” طی کرده بودند.

نخست اینکه استالین در اثر بزرگ خود بنام “مسئله ملی” به حل دموکراتیک مسئله ملی اعتقاد دارد و بارها نیز در آثار دایمانه اش بنام “اصول لنینیسم” و “مسائل لنینیسم” اشاره باین امر دارد که حل مسئله ملی در دوران امپریالیسم تنها از نقطه نظر منافع انقلاب سوسیالیستی باید مد نظر قرار گیرد. وی حل مسئله ملی به عنوان یک حق دموکراتیک را تابعی از منافع مبارزه طبقاتی در نظر می گرفت. حقوق دموکراتیک مطلق، تنها تبلیغات دروغین بورژوازی است. کمونیستها همیشه به دموکراسی طبقاتی اعتقاد داشتند و دارند.

خود آقای زیوگانوف در نوشته اش از استالین مطالب زیر را بازگو می کند: “بدین جهت طی سخنرانی پایانی خود در کنگره دوازدهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در ماه آوریل سال ۱۹۲۳، “در باره جایگاه مسئله ملی در سازندگی حزب و دولت”، چنین گفت: “نباید فراموش کرد که علاوه بر حق تعیین سرنوشت ملتها، طبقه کارگر هم حق دارد حاکمیت خود را تحکیم بخشیده و این حق تابع حق تعیین سرنوشت است. ممکن است در مواردی که حق تعیین سرنوشت در تقابل با حقوق فوق الذکر قرار گیرد، در آن صورت، طبقه کارگر از حق تحکیم پایه های حاکمیت خود برخوردار خواهد بود.”

اینکه استالین بر ضد ناسیونال شونیستها مبارزه می کرد امر درستی است ولی این ناسیونال شونیستها کسانی بودند که در مقابل انقلاب سوسیالیستی و طبقه کارگر قد بلند کرده بودند و خواهان جدائی از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بودند. آنها تحت نام “مسئله ملی” با همین مضمونی که امروز آقای زیوگانوف مطرح می کند از “مبارزه ملی” بر ضد “روسها” دفاع می کردند. حال آنکه جدائی طلبی آنها در خدمت امپریالیسم و بر ضد منافع انقلاب جهانی بود و باید سرکوب می شد. این

سیاست استالین دقیقا در خدمت همان سیاستی است که از ملت و پرولتاریای پیشرفته روس حمایت می کند. پرولتاریای پیشرفته روس رهبری جنبش کمونیستی روسیه را در دست داشت و طبیعتا باید از وی تجلیل کرد. استالین گرجی بدرستی این کار را کرد. در هر دو زمینه مضمون سیاست استالینی مسئله ملی دفاع از منافع انقلاب و پرولتاریاست و نه دفاع از ملیت پرستی روسی. آقای زیوگانوف تئوری ضد مارکسیستی تروتسکی بنام “انقلاب دائمی” را که یک تئوری ضد لنینی، یک تئوری بر ضد امکان پیروزی و ساختمان سوسیالیسم در يك کشور است را بنام تئوری “ضد روسی” جا می زند تا رفیق استالین را که این تئوری تازاندن انقلاب، این تئوری تسلیم طلبانه و بی برنامه را نقش بر آب کرد و ماهیت ارتجاعی اش را بر ملا نمود و نقاب “انقلابی” وی را برگرفت، هوادار “روس” جلوه دهد. تئوری تروتسکی ضد “روسی” نبود تا استالین مجبور باشد از تئوریهای “روسی” در مقابل آن دفاع کند. این تئوری شبه انقلابی و ضد کمونیستی بود که سرانجام کارش به همکاری با فاشیستهای که آماده حمله به شوروی سوسیالیستی بودند کشید و تروتسکیستها در همه ممالک با امپریالیستها و فاشیستها بر ضد شوروی سوسیالیستی همدستی کردند.

آقای زیوگانوف در ادامه این فریب بزرگش می نویسد: “پس از آنکه مقاومت جناح تروتسکی در هم شکسته شد، سیاست ملی حزب در “جهت روسی” تغییر اساسی یافت. استالین، ضمن ایستادگی در مقابل فشار ضد روسها درون حزب، برای احیای حقوق ملی که بواسطه همانها پامال شده بود مشی عادلانه تدریجی و دقیقا متعادلی را در رابطه با انتخاب کادرهای حزبی در پیش گرفت.

این مشی استالینی در دوره خروشچف و برژنف دوباره در پرده قرار گرفت، روحیه ضد روسی جدید در دوره “اصلاحات” لیبرالی و در زمان نوسازی “گورباچف”، بطور وحشیانه ای گسترش یافت.

در اینجا دو دروغ بزرگ مطرح شده است. نخست اینکه استالین در دفاع از روسها، بر ضد، ضد روسهای تروتسکیستی مبارزه می کرد. دوم اینکه سیاستهای خروشچف-برژنف-گورباچف ضد روسی بوده اند. سر و ته نظریات زیوگانوف بوی گند ناسیونال شونیسم روس می دهد.

مشاجره اصولی بر سر ساختمان سوسیالیسم در روسیه، مبارزه عظیم تئوریک بر سر صنعتی کردن کشور و اشتراکی کردن کشاورزی ماهیتا نزاعی بر سر مسئله ملی نبود. این نزاع بر سر بود و نبود سوسیالیسم بود. ارزش این کار بزرگ تئوریک استالین را تا حد دعوی یک ضد روس یهودی با یک ناسیونالیست روس گرجی تنزل دادن بی احترامی به ذهنیت و مقام خوانندگان است. آنچه در بعد از درگذشت استالین در روسیه چیره شد حکومت ضد روسها بر ضد روسها نبود استقرار رویزیونیسم در شوروی بود که بر ضد همه خلقهای شوروی از جمله روسها و حتی غیر روسها بود. زیوگانوف که خودش یک رویزیونیست و ناسیونال شونیست روس است می خواهد با

سوء استفاده از نام پرآوازه استالین و محبوبیتش در روسیه یارگیری کند و جنبش کمونیستی را به بیراهه ببرد. کلید حل مسئله روسیه افشاء ماهیت تسلط رویزیونیسم در این کشور و تحولش به سویال امپریالیسم است. روسیه امروز یک کشور امپریالیستی است و نه مستعمره ملت‌های ضد روس. کسی که نتواند این نتیجه منطقی را با جسارت و مسئولیت کمونیستی تعقیب کند همواره از چاله به چاه می افتد و در گنداب رویزیونیسم غرق خواهد شد. در اینجا سخن بر سر دفاع از، یا مخالفت با گذشته روسیه نیست سخن بر سر آینده جنبش کمونیستی است. اگر اقدامات رویزیونیستها درست بوده است پس باید آنرا در سایر ممالک نیز بکار گرفت، حزب تمام خلق ایجاد کرد، دولت تمام خلق ایجاد کرد، راه مسالمت آمیز کسب قدرت سیاسی را از طریق پارلمانهای بورژوازی در پیش گرفت و مبارزه طبقاتی را تعطیل کرد و با امپریالیستها به رقابت اقتصادی پرداخت تا مردم جهان در عمل به “حقانیت سوسیالیسم” پی ببرند. سیاست یک بام و دو هوا در این مبارزه ایدئولوژیک مقدور نیست. راه آینده به تحلیل از این گذشته بر می گردد و آقای زیوگانوف تصمیم خودش را گرفته است. وی رویزیونیستی است که سرانجام به اصل دفاع از بورژوازی خودی برگشته است. حزب وی نیز در آینده از “روسهای درجه” دو پاک می شود و فقط روسها با “نژاد برتر” را که “لایقترین” ملت اسلاو هستند در بر می گیرد. این حزب با نقاب کمونیستی هرگز قادر نخواهد بود طبقه کارگر روسیه، چه برسد به طبقه کارگر سایر ملل غیر روس را بسیج کرده و در

لنگه کفشی لایق بوش...

منطقه و جهان است. کفش وی پر صدا ترین کفش تاریخ و ناقوس مرگ جرج بوش بود. بر این اساس می توان گفت صدای کفشی که تو سر جرج بوش خورد از همه توپها و گلوله ها رساتر بود. و یا اینکه می شود گفت: کفش که صدا ندارد مگر اینکه بخوره تو سر جرج بوش و همدستان ایرانی و اسرائیلیش. یا می شود گفت: پرتاب کفش، دسته گل خدا حافظی. و یا مخالف کفش همدست آدمکشی امپریالیستها و صهیونیستهاست. یا مخالف پرتاب کفش به سر جرج بوش تَفش سربالاست. کفشی که جای لگد را گرفت عراقی بود. کف کفش گفت تَره، یا روی جرج بوش؟! حال می شود در مورد مزایای کفش بسیار قلمفرسائی کرد و در ستایش آن نوشت حیف کفشی که بخورد تو سر جرج بوش با هفت دفعه شستشو هم پاک نمی شود. حالا نوکرهای جرج بوش با دیدن هر کفشی اونچاشون می سوزد و نعره شون به هوا میره. زیرا دیده اند علیرغم همدستی آنها با محافل صهیونیستی و امپریالیستی در سانسور اخبار و جعل آنها و دروغ پراکنی بی شرمانه تنها برای آب باریکه ننگینی که از سازمانهای امنیتی به آنها می رسد تا نشریه ... ادامه در صفحه ۱۱

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرگردگی طبقه کارگر است!

لنگه کفشی لایق ...

آنها منتشر شود، در اثر فداکاری یک خبرنگار جسور عراقی که شرافت حرفه ای خود را حفظ کرده و برای چندر غازی نفروخته است نقش سانسورچیان در هم ریخته است.

البته کفش نوعی پاپوش است و بهمین جهت نیز در اصطلاحات از پاپوش نیز استفاده می شود. مثلا می شود برای کسی پاپوش ساخت و پدرش را در آورد. حال شکنجه گران آمریکا و اسرائیل مشغولند، تا برای این خبرنگار جسور پاپوش بدوزند. کفاشهای این پاپوش دوزی مزدوران کیهان لندن، زبان فارسی پنتاگون وزارت جنگ آمریکا هستند.

نام این خبرنگار شجاع عراقی که از شرافت حرفه خبرنگاری و غرور ملتش دفاع کرد منتظر الزیدی و شیعه مذهب است. وی که متأسفانه طیانچه نداشت تا مغز جرج بوش را به خاطر جنایاتش در عراق و افغانستان و فلسطین و لبنان و سراسر جهان متلاشی کند به اسلحه پرتاب کفش متوسل شد. تازه اگر این کفش تاریخی به پیکر جرج بوش و کله پوکش صدمه نمی زد به سر و پای هیگلش ترشعی کرد که سرا پا آلوده و متعفن همراه با توصیف حیوان نجسی بنام سگ از عراق رانده شده. نوکران جرج بوش که همه جنایات این درنده خون آشام را در گوانتانامو و ابوغریب تأیید کردند، بشدت از پرتاب کفش ناراحت اند و آنرا مغایر حرفه خبرنگاری می دانند. این در حالی است که این عده خبرنگاران حرفه ای مزدور به همه دروغهای جرج بوش و صهیونیستها و جعل اخبار آنها و سانسور وسیع کشتار مردم در نوار غزه صحه می گذارند و حتی خودشان نیز حاضر نیستند یک سر قلمی در محکومیت این جنایات خم کنند. حرفه خبرنگاری که این عده در مکتب امپریالیستها و صهیونیستها آموخته اند حرفه جعل خبر است. اگر مشتئ خبرنگار خود فروخته در مجامع حاضر شوند و مطابق نظر حاکمیت‌های جنایتکار به جعل اخبار دست بزنند این خبرنگاران به زعم دارو دسته کیهان لندنی به حرفه خود که همان فریب مردم است احترام می گذارند ولی اگر خبرنگار شجاعی با مایه گذاردن از جانش احساسات میلیاردها مردم

جهان را در پرتاب کفش به طرف کله پوک جرج بوش بر زبان آورد به جرج بوش بی احترامی کرده و قابل بخشش نیست و به حرفه خبرنگاری "توهین" کرده است. معلوم می شود در محافل صهیونیستی امپریالیستی به نوکران مزدورشان آموزش وقاحت و هرزه گوئی می دهند. جرج بوش ده ها هزار نفر را با بمب فسفوری در عراق کشته، سازمانهای حرفه ای آدمکشی اش نظیر بلاک واتر بر سر شرط بندی در عراق آدم می کشند و مردم را شکنجه کرده به زنان تجاوز می کنند چنین عفریته ای اساسا قابل احترام نیست. وی را باید به محاکمه جهانی کشید و در تمام باقیمانده عمر بیهوده اش باید وی را در زنجیر در زندان ابوغریب و گوانتانامو در کنار ایهود اولمرت، لیونی زیبی، کوندالیزا رایس، دیک چنسی، رامفلد و "ارواح" هیتلر و سوهارتو، پینوشه و ... نگهداشت. کسی که به سر این جنایتکار کفش بزند، کفشی که مظهر مقاومت یک ملت است و افشاعگر دروغهای جرج بوش به بهترین وجهی به حرفه خبرنگاری خویش وفادار مانده است. وقتی خلقی تصمیم می گیرد مقاومت کند همه دستگاههای امنیتی کاری از پیش نمی برند.

گوسفنده آمد از جوی پیره دنبه اش رفت بالا و ماتحتش پیدا شد. بزه داد زد ای مردم ماتحت این گوسفنده معلومه. این وصف حال خودفروخته های کیهان لندنی است که با موضع گیریش در مورد نوار غزه نشان داد که در تأیید جنایت و آدمکشی و ریاکاری و تزویر و جعل خبر دست کمی از اربابانش ندارد. اینها همان کسانی هستند که آرزوی این وضعیت را در ایران دارند. آنها کشتار مردم ایران را تأیید می کنند و با جعل اخبار دست صهیونیستها و امپریالیستها را در کشتار مردم ایران که با آنها دشمنند باز می گذارند. باید نقش این مارهای خوش خط و خال و فرومایه را در میان همه ایرانیان افشاء کرد. اینها همان کسانی هستند که می خواهند مجددا در ایران بر سر کار آیند و همین سیاست جنایتکارانه را این بار به ضرب مسلسل مستقر سازند. سلطنت و همه همدستان آنها باید این آرزو را در ایران به گور ببرند.

توافقتنامه امنیتی آمریکا ...

از جمله القاعده و غیره... تمام این ادعاها تنها در خدمت آنند که مدعی شوند که مقاومت از جانب عراقی ها نیست.

پرسش: دست چه کسی در این بمبگذاریها علیه مردم در کار است؟

پاسخ: حتی مردم عراق هم این پرسش را طرح می کنند که اینها چه کسانی هستند که چنین ضد مردم عراق اند؟

هیچکس نظرش این نیست که این، کار اتحادیه مقاومت میهنپرستان عراق است. این جبهه علاقه ای ندارد مردم عراق را مجروح کند. ما با مردم زندگی می کنیم و مردم ما را حمایت می کنند. در پس این سوء قصدها آمریکائیها، ایرانیها و سازمان امنیت اسرائیل و گروههای مسلح شبه نظامی دولتی عراق هستند. آنها از نام جنبش مقاومت سوء استفاده می کنند. این بخشی از تاکتیک آمریکائی هاست که چنین سوء استفاده هائی را سازماندهی کنند. آنها مثلا به عراقیها فرمان می دهند اتومبیلی را که قبلا بدون اطلاع راننده در آن مواد انفجاری کار گذاشته اند منتقل کنند.

ما از مصاحبه شما متشکریم و برای جنبش مقاومت موفقیت فراوان آرزو می کنیم و از صمیم قلب از آن حمایت می کنیم. (نقل از پرچم سرخ ارگان حزب مارکسیست لنینیست آلمان).

از یاری شما سپاسگزاریم

رفقای آمریکا ۵۰۰ دلار
رفیق کارگر ۲۰۰ کرون
رفیق رضا ۵۰۰ یورو
رفیق فری ۵۰ یورو
رفیق بابک ۵۰ یورو

(توفان الکترونیکی شماره ۳۰ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند)

در این شماره میخوانید: گلزارخاوران شعله ای نیست که خاموش گردد...، نابودی کامل امنیت شغلی و حذف حداقل دستمزد، تجاوز جدید حاکمیت به حقوق کارگران... ۲۶ دی، سی امین سالروز فرار شاه...، مصاحبه با جبهه خلق برای رهایی فلسطین(PFLP)...، گزارشات رسیده درمورد تظاهرات و اعتراضات باشکوه مردم علیه جنایات بربرمنشانه اسرائیل...، آغاز فروپاشی سوسیالیسم درشوروی یک بازنگری مجدد(۱)، پیام به کنفرانس بین المللی بیروت برای مقاومت علیه امپریالیسم، همبستگی با خلقها، و ...

توفان الکترونیکی

فوریه ۲۰۰۹

بهمن ماه ۱۳۸۷

شماره ۳۰

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.orgtoufan@toufan.org**زنده باد مبارزات رهاییبخش مردم فلسطین و لبنان**

توافقنامه امنیتی آمریکا با عراق حقه بازی است

مصاحبه با عونی القلمجی سخنگوی اتحادیه میهنپرستان عراق

توجه به مصاحبه مبارزین عراقی که دست رویزیونیستهای خائن را رو کرده اند اهمیت فراوان دارد. حزب کار ایران (توفان) تأیید می کند که رویزیونیسم یعنی خیانت به طبقه کارگر و خیانت به منافع ملی کشور. حزب کار ایران (توفان) اعلام می کند همه آن دارودسته هائی که موافق توافقنامه امنیتی میان دولت دست نشاندۀ عراق و امپریالیسم آمریکا هستند نوکران استعمارند و به اسارت ملت عراق تن داده و از عراق یک کشور مستعمره و وابسته ساخته اند.

حزب کار ایران (توفان) بر این نظر است که تنها شعار صحیح خروج بی قید شرط قوای اشغالگر از عراق است. این قوای اشغالگر باید غرامت جنایات خویش در عراق را بپردازد. آن گروهها ایرانی که مخالف خروج بی قید و شرط اشغالگران از خاک عراق اند. دشمنان مردم ایران و دشمنان مردم منطقه اند. آنها دوستان معنوی امپریالیستها و اشغالگرانند. این دارو دسته ها عمال ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم در ایرانی هستند که مورد تجاوز امپریالیستها قرار گرفته باشد. **تأیید اشغال و ادامه اشغال عراق تحت هر بهانه ایکه باشد و یا حمایت از خروج بی قید و شرط جنایتکاران اشغالگر از عراق شروطی هستند که ماهیت نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در ایران را آشکار می کنند.**

پرسش: نظرتان در مورد توافقنامه خروج سربازان آمریکائی چیست؟

پاسخ: این قرارداد حقه بازی است. در آن بندی هست که به موجب آن آمریکا عراق را تا آخر سال ۲۰۱۱ ترک می کند. لیکن این بند زمانی معتبر است که امنیت عراق قطعی باشد.

بند دیگری می گوید: قبل از خروج سربازان آمریکائی باید دولت عراق در وضعیتی باشد که بتواند دفاع از کشور را در مقابل عوامل خارجی و داخلی بعهده گیرد. رژیم عراق باید بنا بر این توانائی آنرا داشته باشد از عراق در مقابل ایران، ترکیه و غیره و در مقابل مقاومت در داخل کشور دفاع کند. اما اگر سربازان آمریکائی از عراق بروند حکومت کنونی از خودش هم نمی تواند دفاع کند. باین جهت این قرارداد حقه بازی است.

پرسش: نظرتان در مورد سیاست باراک اوباما در مورد اشغال عراق چیست؟

پاسخ: اوباما وزیر قبلی دفاع را نگاه می دارد، این بدان معناست که وی خروج سربازان آمریکائی را قبول ندارد. اوباما در حزب دموکراتش دارای ۲۳ نماینده حاضر در کنگره است که قبل از جنگ بر ضد جنگ عراق رای دادند. ۱۷۳ عضو دیگر از تأیید خودداری کردند. اوباما هیچکدام از آنها را برای دولتش انتخاب نکرده است. وی کسانی را انتخاب کرده که حامی جنگ بودند. حال چگونه می تواند مدعی شود که وی ضد جنگ عمل خواهد کرد؟

پرسش: واکنش جنبش مقاومت در عراق در مورد این قرارداد چیست؟

پاسخ: آنها طبیعتاً مخالفند. جنبش مقاومت مبارزه اش را علیه اشغالگران آمریکائی ادامه می دهد. رسانه ها مدعی اند که جنبش مقاومت تضعیف شده است. ولی این واقعیت ندارد. معذالک از سه چهار ماه است که حمله به سربازان آمریکائی کاهش یافته است. دلیلش این است که سربازان آمریکائی به علت کارزار انتخاباتی خود را از درگیری عقب کشیده تا مرده جنگی در رسانه های آمریکائی وجود نداشته باشد. آنها در پایگاههای نظامی خویش مخفی شده اند.

پرسش: حزب رویزیونیست کمونیست عراق ولی این قرارداد را امضاء کرده است.

پاسخ: بخشی از حزب کمونیست مشکلی برای امضاء قرارداد ندارد. آنها ناله می کنند که ما نمی توانیم از روند سیاسی پایان اشغال خود را کنار بکشیم. در واقع آنها موضوع اصلی را تحریف می کنند. این قرارداد موجب می شود که عراق به آمریکا تعلق داشته باشد. خلق عراق همه گروههایی را که قرارداد را امضاء کرده اند خائن می داند.

پرسش: در رسانه های بورژوائی مقاومت مساوی ترور بنیادگرایان اسلامی نظیر القاعده قراردادده می شود...

پاسخ: قبل از شروع جنگ آمریکائیها مدعی شدند که مردم عراق از آنها با دسته گل استقبال می کنند. اما زمانیکه مردم بر ضد آنها برخاستند مدعی شدند که آنها سربازان صدام حسین اند. بعدا مدعی شدند که آنها ایرانی اند، سپس ادعا کردند گروههای خارجی اند ... **ادامه در صفحه ۱۱**

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 108- Mer. 2009

لنگه کفشی لایق بوش

و تو دهنی به نشریه مزدور

کیهان دروغگوئی لندن

در مورد کفش ضرب المثله و اصطلاحات زیادی در زبان ما و سایر زبانان جهان یافت می شود که تجارب جمع آوری شده ملتهاست. با زبان کفش طبیعتاً می توان سخن گفت. از جمله به موارد زیر توجه کنید:

کفش تو شود پاره، بر من چه خرج داره؟ مثلاً گذاردن خرج جنگ عراق و افغانستان به گردن مردم جهان

پاتو، تو کفش کسی نکن. مثلاً امپریالیستها با بی شرمی و طلبکاری پاشون را تو کفش ممالک و خلقها می کنند.

این کفش برای تو بزرگه. مثلاً جنگهای تجاوزکارانه در عراق و لبنان و افغانستان و فلسطین کفش بزرگی برای امپریالیستهاست.

کفش پینه دوز پاشنه نداره. کفش و کلاه کردن. کفشش را جفت کردن. لنگ کفش کهنه در بیابان نعمتی است. آخرینش کفشی است که

خورد تو سر جرج بوش و خبرنگار از جانگشسته و شرافتمندی که این کار را کرد عبارت زیبایی "سگ" را هم همراه کفش

برای سر جرج بوش حواله کرد. پیام این خبرنگار شرافتمند عراقی که مانند قلمبدستان کیهان سلطنت طلب، مزدور و سانسور چی

نیست روشن است. وی اعتراض خویش را به سانسور جنایتکاران و ایلغار استعمارگران در خاورمیانه اعلام کرد. پیام وی تجسم آرزوی

همه ملت های ... **ادامه در صفحه ۱۰**

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هر چه راستتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان ۰۶۹-۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany